

یگانه مغازه افغانی
در منطقه واشنگتن بزرگ
که تازه ترین مواد خوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، و گوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسب تقدیم می کند
6566 Backlick Rd. Springfield, VA 22150
Tel: 703-644-0186 Cell: 703-499-3313

اوسیس

در امریکانز
\$1.50

مهرنامه مردم افغانستان

شماره سوم / سال سی و سوم / اول سرطان ۱۴۰۳ / ۲۱ جون ۲۰۲۴ / شماره مسلسل ۱۱۱۹

از دو کس پرهیز کن ای هوشیار
تا نبینی نکبتی در روزگار
اول از دشمن که او استیزه روست
وانگهی از صحبت نادان دوست

شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری

گریز اجباری

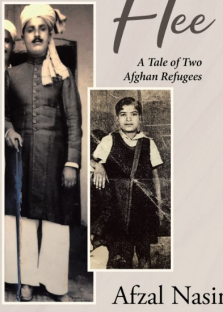
ماجرای دو مهاجر افغانستانی

نگارش محمد

افضل ناصری
را علاقمندان
از امزون به
دست آورده
می توانند.

Amazon.com

amazon



من آقای سیاهسنگ را نمی شناسم، نویسنده ایست که کمتر به فعالیت ادبی اش شناخته شده. در کتاب «من بی گناهم، توبدگمانی» که بازتاب سرگذشت دکتر صادق فطرت ناشناس را بیان داشت؛ جناب شان گرد آورنده معلومات بودند. در صفحه ۱۱۸ کتاب خواسته است از نوشته من که «صادق فطرت راست میگوید» و در سایت آریایی نشر شده بود. ariaye.com/dari16/siasi/dastgir استفاده کند اما همان قسمت های را نوشت که خوش خودش آمده بود و اعتراضی هم کردم. دیگر اینکه قبل از نوشتن این تبصره دوستان گرانقدر را زحمت دادم و نمره تلفونش را پیدا کردم تا نظراورا درباره نقد بر نقد پروفسور زمان ستانکزی در پیام. متأسفانه، نه به تلفون جواب دادونه به پیامی که برایش فرستاده بودم. درین نوشته به هیچ وجه من از وی دفاع نمیکنم و قسمیکه متوجه شده باشید رابطه ای هم موجود نیست، اصل قصه ازین قرار است:

بانوی دانشمند و مبارز محترمه ثریا بها در فیسبوک ۴ اپریل ۲۰۱۹م یک لستی از ابیات حافظ را با ابیات رحمن بابا نشر نمود و آنرا دزدی در روز روشن یا "daylight robbery" یاد کرد. من از آن لست فقط پنج بیت را تعمیم بخشیدم که در سایت آریایی یک مضمون طولیل زیر عنوان «دکتر صادق فطرت راست میگوید؛ پته خزانه یا بده خزانه» نوشته دزدی نه بلکه «شبهات مکمل ابیات» نام داده بودم. پروفسور عزیز، ترجمه را در اصطلاحات انگلیسی تاب و پیچ داده آنرا ترجمه نامناسب قلمداد نموده است. چنین برمیآید که سیاهسنگ از نوشته من با اجازه و از نوت فیسبوک ثریا بها با کربدت بوی اقتباس کرده بود. و اما اینکه معنی آن توسط منقد نادرست توجیه گردیده نظر خود را نوشته است حق دارد ولی حقیقت اینست که دکشنری فارسی آنلین آبادیس آنرا «دزدی در روز روشن» ترجمه کرده است؛ یعنی ترجمه بالا صحیح بود و مستند است.

پروفسور ستانکزی نوشته است: «من با شخص و شخصیت آقای سیاهسنگ آشنایی ندارم جزاینکه اولقب بابای رحمن بابا، شخصیتی که بیش از سی میلیون (؟) مردم او را پدری خوانند در کنایه تمسخر کرده وبدون اعتنا و پابندی به اصول علوم بدیع و عروض او را دزد شمرده که در تعبیر گسترده استنباط اتهام این دزدی در تحقیر و توهین از رحمن بابا به شیفتگان کلام او که روی هم رفته پشتون ها هستند نیز ماحول میگردد؛ که انتشار خبر دروغ و درز افکنی بین پشتون ها و فارسی دری زبانان افغانستان در داخل و خارج چیز دیگر نیست وهم شما خوانندگان عزیز در اخیر قضاوت خواهید کرد که چه کسی به شاعر مبارز و صوفی رحمان بابا تقریباً ۳۰ سال بعد او را تحقیر و توهین کرده است.

در بحث ابیات رحمان بابا که با ابیات حافظ مشابهت دارد یا دزدی شده است فقط همین بود که پروفسور آنرا از کاه به کوه تحریف نمود و از مغالطه تعمیم ناقص کار گرفت. در حالیکه خود پروفسور نوشته است: «ایجاد صنعت شعری استقبال با سرودن شعر مقفا (مقفی در دهخدا صفحه ۲۱۳۵۰ جلد ۱۴ به معنی دارای قافیه) در میان اشعاری که به دو زبان مختلف سروده میشود کار دشوار است...» چه لازم، که ما بدانیم که شاعر زمان ستانکزی چقدر به عروض قافیه معلومات دارد؟

شما پروفسور صاحب عزیز نیک فرموده اید: آنکه به کرامت دیگران حرمت نمی گذارد در واقع خود را احترام نمی کند. لحظه شما سر در گریبان کنید و نوشته تانرا دوباره مرور نمائید درک خواهید کرد که شما در گفته های تان تنبیده اید. وهم فرموده اید: «به امید آنکه درایت نصیب همه ما گردد تا از فصل فاصله گیریم و به وصل توصل یابیم». جناب محترم، این درایت با توهین و بی احترامی با سلاطه کلام که یک نوع مغالطه است هیچگاه به توصل نه بلکه به دوری می انجامد مخصوصاً که صادقانه، عالمانه و بی طرفانه نباشد. (دنباله در صفحه هشت)

دکتر غلام محمد دستگیر برومفیلد، کولورادو

سوال پلهجیریزم از اشعار حضرت حافظ (رح)

در قسمت اول که مقدمه گون بود دریافتیم که بیستی از شاهنامه فردوسی به بیدل داده شده و ادعا شده بود که: «پشتو سخن را گناه میدانند» و من برای رد این ادعا از پشتو نویسی خود یاد کرده بودم وهم اینکه کتابهای فارسی بنام کتابهای ایرانی وشیعیه تحریب و کتابفروشی ها بسته و مالک شان محبوس شده بودند را پوری خواندید. فرهنگ تعریف شد. و ادعای اینکه «شعر و ادب فارسی هرگز مربوط بیک قوم، نژاد، یک کشور و بیک ملت نبود» رد شد. حضرت بیدل که شهنشاه زبان فارسی دری ماست و به ترکان چغتای برلاس یا ارلاس بدخشان اصلیت داده شده بود بدون تست DNA بی اساس پنداشته در عوض تست DNA که در پشتونهای هند از طرف دانشگاه یوروشلیم صورت گرفته بود مثال داده شد.

نوشته شده: «آقای صبوراالله سیاهسنگ کوششی به خرج داده و تحت عنوان «دزدی های رحمان بابا از حافظ شیراز» نوشته یی در قید قلم آورده اند که افرادی شماری دیدگاه او را آغشته با تعصب دانسته و نوشته او را کج قلمی در خدمت «تفوق گرایی زبانی» پنداشته اند. اول این یک مغالطه ناقص بابه انگلیسی faulty generalization است که از چند نمونه محدود و باغیر معارف حکم کلی صادر میکند، استفاده شده است. دوم- این ادعا بدون ریفرنس از فانتزی جناب پروفسور حکایت دارد و سوم- شما با تفوق گرایی زبانی که هدف تان فارسی دری است مغالطه انتشار خبر دروغ یا spreading false news که پخش خبر دروغ برای گمراهی شنونده یا خواننده (هر دو مغالطه، از رساله لحظه با جوانان؛ درباره گفته های یک مرتد، تتبع و نگارش دکتر دستگیر، صفحه ۵۵-۵۲ چاپ شمامه نیدرلیند، ۲۰۲۳) میباشد و چهارم- شما تهمت بسته اید که در اسلام جایز نیست:

برای معلومات خوانندگان عزیز القدر می نویسم: درسوره نمره ۳۳ الاحزاب آیه ۵۸ خداوند (ج) میفرماید: [و کسانی که اذیت میکنند مردان مؤمن و زنان مؤمن را بی آنکه (بدون آنکه) کاری کرده باشند پس به تحقیق متحمل (دچار در ابادیس) شده اند به تهمت و گناهی آشکار] [پیام نور، جلد ۸ صفحه ۲۴] و هم دکتر نظام الدین نافع در کتاب [منهیات در اسلام] صفحه ۱۹۵ درباره تهمت از طبرانی که حدیث رسول الله (ص) را روایت کرده مینویسد: «کسیکه در مورد شخص سخنی بگوید که در شان او نیست تا بدین وسیله آن شخص را به عیبی متهم سازد خداوند متعال او را در آتش جهنم تا وقتی حبس میکند که گفته اش را ثابت کند».

ثریا بها، این جانب و سیاهسنگ فقط معلومات ارائه نمودیم ولی محترم زمان ستانکزی آنرا به مفاد پشتونیزم خود پیچ و تابها داد.

شیطان های گنگ و لال حق ندارند خود را وارثان انبیا بدانند و دکان تزویر و ربای خود را پر رونق نگه دارند..

باید به آنان فهماند که یک لنگ کفش مبارزان اندراب و پنجشیر بر همه این ها و مدرسه های ابله پرور شان فضیلت دارد. آن تعداد از علمای دین که از اول راه خود را از طالب جدا کرده و به منافع کشور باور داشتند، حساب شان جداسست و برای مردم ما محترمند.

یادداشت اداره: حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرمایند: «السَّائِکُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ آخَرَسٌ»؛ فرمود کسی که در زمانی که باید حق را بگوید، نگوید یک شیطان دهن بسته است. بر خار و خسان و بی هدف ها لعنت - در فتنه به جمع بی طرف ها لعنت - هرگاه صدای دشمنان گشت بلند- یارب به سکوت بی شرف ها لعنت!

کانادا

استاد محمد محق

شیطان اُخرس. ملاهای همنا با طالبان

حدیثی منسوب به پیامبر اسلام وجود دارد که اکثریت ملاها از آن آگاهی دارند، و طبق معیارهای محدثین حدیث صحیح شمرده می شود. این حدیث می گوید: «الساکت عن الحق شیطان اُخرس» یعنی کسی که از گفتن سخن حقیقت خاموش باشد او شیطان گنگ و لال است.

در دوران جمهوریت که جلو عریبه کشان منبری باز بود و به اصطلاح عامیانه میدان را شغالی دیده بودند، شماری از اینها چشمها را می بستند و دهنهای خود را می گشودند و تا می توانستند بر عالم و آدم می تاختند، نه تلویزیون از شر شان در امان بود، نه نهاد مدنی، نه دانشگاه، نه مکتب، نه بازار، نه دولت، نه ملت، نه جامعه جهانی و نه ارزشهای انسانی. گویا روح ملای لنگ در سرتاسر این ملک به جولان آمده بود.

آنان برای خود شأنی می دانستند که به هر بهانه ای هیا هو و اشملم به راه اندازند و تظاهر کنند که گویا سخن حق را می گویند، چون مطمئن بودند که آن دولت بی جان اراده ای برای برخورد با آنان ندارد.

اکنون که شلاق طالب را دیده اند تمام آن زبانها لال شده و شماری از دانه درشت های آنان به کشورهای دیگر گریخته اند تا فرزندان شان از آسایش و امکانات بیش تر و بهتری برخوردار شوند و مردم بیچاره در زیر شکنجه و بیداد طالب جان بدهند.

کسی نیست از آنان بپرسد اگر شما در پی گفتن سخن حق بودید یا هستید، چه زمانی بهتر و مهم تر از اکنون برای به صحنه آمدن و از حقوق مردم دفاع کردن؟ چرا از تجاوز به ناموس انسانها چیزی نمی گوید؟ چرا از بسته شدن مکاتب و دانشگاهها بر روی میلیونها دختر این سرزمین صدایی از شما بیرون نمی شود؟ چرا به تبعیض قومی و زبانی که در سرتاسر کشور جریان دارد اعتراض نمی کنید؟ چرا از دستگیریها و شکنجه های بی حد و حصر در ادارات استخباراتی طالبان چیزی نمی گوید؟ چرا از دزدی بیت المال و بازار سیاه پاسپورت و اسناد دولتی یاد نمی کنید؟ چرا به صدور هزاران سند تقلبی علمی برای هواداران این گروه اشاره ای نمی کنید؟ چرا فضای رعب و هراسی که زندگی انسانی را برای شهروندان این سرزمین ناممکن ساخته است مورد اعتراض شما نیست؟

شماری از ابلهان این طیف شلاق و شکنجه طالب را گذاشته و به جان رونالدو و میسی چسبیده اند و مردم را از بازی کامپیوتری و نوشیدن انرژی منع می کنند. کسی نیست به این مخزنهای بلاهت بفهماند که سخن گفتن بر منبر مسئولیت است و هیچ مسئولیتی بالاتر از جان و آبروی انسانها نیست.. اگر کسی ادعای سخن حق را دارد باید در برابر ستم و بیداد بایستد.

کسی نیست از آنان بپرسد که مگر قرآن مجید نگفته است: «و إذ أخذ الله ميثاق الذين أتوا الكتاب لتبيننه للناس ولا تكتمونه» یعنی کسانی که به آنان علم کتاب الهی داده شده است موظفند از بیان حقیقت ابا نورزند و آن را کتمان نکنند. مگر مفسران قرآن، بر مبنای این آیه، نگفته اند که اگر کسی جرئت گفتن حقیقت را ندارد ردای اهل علم از شانه بیندازد و ادعای عالم بودن را به یکسو بنهد؟ امروزه میلیونها انسان این سرزمین که آینده فرزندان خود را تاریک می بینند کسانی را مسبب این فاجعه ضد انسانی می دانند که به این دشمنان علم و مدنیت و لشکریان جهل و ظلمت خوش خدمتی کرده و راه پیروزی شان را هموار کردند.. دور نیست آن روزهایی که آتش خشم مردم آن عباها و قباهای آلوده به ریا و نیرنگ را به خاکستر تبدیل کند.

محمد اکرام اندیشمند

آینده افغانستان و چهار سناریو

هیچکدام از این چهار سناریوی که در این مقاله برای آینده افغانستان ترسیم و پیش بینی شده است، فعلا در کوتاه مدت و حتی میان مدت و دراز مدت محتمل و عملی به نظر نمی رسد:

۱- تغییر نظام سیاسی از متمرکز به نامتمرکز ۲- سوریه و عراقی شدن افغانستان ۳- تجزیه افغانستان ۴- تقسیم افغانستان میان همسایگان یا الحاق هر بخش افغانستان به آنها.

ایجاد نظام نامتمرکز باید یا با زور پس از غلبه در جنگ شکل بگیرد و یا با توافق و اجماع عمومی از طریق تدوین و تصویب قانون اساسی. فعلا هر دو منتفی است. سه سناریوی دیگرش به سیاست عملی کشورهای همسایه و منطقه ارتباط می گیرد. اما منافع این کشورها کم از کم در کوتاه و میان مدت با این سیاست تاهین نمی شود.

تجزیه و ترکیه و تقسیم افغانستان این کشورها را بسوی بی ثباتی و تجزیه می کشاند. مثلا پاکستان با تجزیه افغانستان خودش درگیر تجزیه می شود. کشورهای آسیای میانه و ایران نیز متشکل از اقوام مختلف و آسیب پذیر و مستعد اند.

کشورهای همسایه و منطقه توان پرداخت هزینه ی این سناریو ها به خصوص سه سناریوی اخیر را ندارند؛ نه از نظر اقتصادی و نه از نظر نظامی و امنیتی.

منطقی ترین و درست ترین سناریو همان سناریوی اول است که اگر همسایه ها و منطقه و حتی جهان بتوانند از راه سیاسی و مدنی و یا با ترکیبی از فشارهای متنوع سیاسی و اقتصادی و مذاکره اما بدون جنگ، تمام گروه های سیاسی و قومی افغانستان به خصوص طالبان را در قدم اول متقاعد به پذیرش آن سازند. اما فعلا چنین همسویی و اجماع منطقه ای و جهانی وجود ندارد. از این رو عملی شدن این سناریوی اول نیز کم از کم در آینده ی نزدیک و حتی نه چندان دور عملی نیست.

آینده افغانستان و چهار سناریو

نویسنده: دکتر زاهد آریا - برگردان: عبدالهادی شریفی

منبع: مجله یور ایشیا

رابرت دی کیلان، متفکر برجسته و ژئوپولیتیسین امریکایی در کتاب مشهورش "انتقام جغرافیا" تنها راه ختم منازعه در افغانستان را ایجاد «پشتونستان بزرگ» «و» «تاجیکستان بزرگ» می داند. از این جمله می توان چنین برداشت نمود که کیلان به این باور بوده علت اصلی همه بی ثباتی افغانستان در موقعیت جغرافیایی و منازعه تاریخی میان قومی آن نهفته است. منازعه میان قومی همیشه خطر جدی بر امنیت ملی این کشور از زمان ایجاد آن تاکنون بوده است.

در مجموع ۳۰ گروه قومی در افغانستان زندگی می کنند که از آن میان چهار گروه بزرگ قومی عبارت اند از: تاجیکها، پشتونها، هزارهها و ازبیکها هستند. تاکنون درصد دقیق این چهار گروه قومی معلوم نبوده تا میزان اکثریت و اقلیت آنها مشخص شود، اما برخی نوشته ها ادعا دارند که پشتونها اکثریت را تشکیل می دهند و استدلال شان بر اساس تسلط سیاسی آنها از سال ۱۷۴۷ تاکنون می باشد، ادعای که تاکنون تایید نشده و بی اساس بوده است. مسلماً حاکمیت یک گروه بالای دیگران را نمی توان ملاک بر تشخیص اقلیت و اکثریت میان اقوام نامبرده قرار داد؛ درحالی که کشورهای وجود داشتند/دارند که توسط گروه های اقلیت با استفاده از زور و خشونت اداره می شوند.

حکومت پشتونها در افغانستان پس از تاج گذاری احمد شاه ابدالی در سال ۱۷۴۷ بر خاکستر امپراتوری صفوی در قندهار اساس گذاشته شد. احمد شاه، امپراتوری بزرگ و قوی ای پایه گذاری کرد که وسعت آن به مراتب بزرگتر از افغانستان امروزی بود. از شمال تا دریای آمو، از جنوب و شرق تا دهلی و از شرق تا مشهد ایران امتداد داشت و مرکز آن شهر قندهار افغانستان بود. گرچند که او با درایت و دور اندیشی به مدت ۲۵ سال آن را

اداره کرد، اما بدبختانه پس از مرگ او جانشین هایش امپراتوری را بین خود تقسیم نموده و به رقابت برای تصاحب تاج و تخت با یک دیگر پرداختند که این رقابت با فروپاشی امپراتوری ابدالی به اوج خود رسید. افغانستان به دلیل اختلافات داخلی بخش بزرگی از قلمرو اش را در جنوب به امپراتوری سیکها بعد تر به کمپنی هند بریتانیوی، در شمال به روسیه تزار، و در غرب به ایران از دست داد.

پشتونها از زمان تاج گذاری احمد شاه به استثنای سالهای ۱۹۲۹-۱۹۳۰، ۱۹۸۰-۱۹۸۶ و ۱۹۹۰-۲۰۰۱ قدرت سیاسی افغانستان را در انحصار خود داشته اند. از آنجای که آنها قدرت سیاسی را برای یک دوره طولانی در انحصار داشته اند، همیشه ادعا دارند که افغانستان سرزمین پشتونهاست و سایر اقوام که عمدتاً در شمال ساکن هستند، اقلیتها بوده و همیشه تلاش می کنند تا حاکمیت پشتونها در این کشور را به چالش بکشند.

افغانستان در واقع سرزمین اقلیت های قومی بوده و نفوس هیچ یکی از آنها به ۱+۵۰ نمی رسد. برعلاوه آن، تاکنون هیچ دولتی در این کشور در طول تاریخ نتوانسته تا نفوس شماری دقیق علمی را بخاطر شناسایی تعداد دقیق جمعیت کشور و شناسایی اقلیت و اکثریت بین اقوام را انجام دهد. تمامی آمارهای که تا امروز توسط نهادهای ملی و بین المللی در این باره ارائه شده، تخمینی بوده و فاقد اعتبار علمی می باشد.

منازعه میان قومی در کنار چالش های دیگر مانند مداخلات خارجی، قاچاق مواد مخدر، و تروریزم که افغانستان درگیر آن است یکی از اساسی ترین چالش های حل نشده در کشور می باشد. بنابراین، تا زمانی که موضوع نابرابری قومی و منازعه قدرت حل نشود، مشکل بی ثباتی در این کشور تا ابد باقی خواهد ماند.

افغانستان سرزمین متنوع با زبانها و اقوام گوناگون می باشد. از این رو، تنها راه برای پایان دادن به منازعه دیرینه این کشور تغییر ساختار نظام سیاسی متمرکز به مناطق خودمختار می باشد که توسط اکثریت گروه های قومی آن مناطق اداره شود، به این ترتیب بقای افغانستان منحصیث یک کشور تضمین و منازعه طولانی مدت این سرزمین به پایان برسد.

افغانستان تنها کشور با اقوام گوناگون نیست، بل کشورهای در همسایگی اش نیز وجود دارند که داری پیچیدگی های مشابه قومی می باشند. مثلا پاکستان و هند که بخاطر حل اختلافات قومی شان، سیستم حکومتداری غیر متمرکز را پذیرفتند. این سیستم به آنها کمک کرده تا بر بی ثباتی و اختلافات سیاسی شان تا حد زیادی فایق آیند.

در بیست سال پسین، توازن نسبی قدرت با مداخله جامعه جهانی ایجاد شده بود که با تسط دوباره طالبان، این توازن از بین رفت. با برگشت دوباره طالبان به قدرت، مشکل قومی بار دیگر داغ شده است. دلیل آن این است که طالبان عمدتاً از میان پشتونها آمده و هیچ کسی را باخود برابر نمی دانند. زمانی که طالبان در سال ۱۹۹۶ کابل را اشغال کردند، تمام گروه های قومی دیگر را منزوی کرده، هزاره ها را در شهر مزار شریف ولایت بلخ و ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان قتل عام کردند و تاجیکها را از سرزمین اجدادی شان در شمالی - شمال کابل، کوچ اجباری دادند. آنها جنایات بسیاری را بر علیه اقوام دیگر مرتکب شدند. بناء مردم امروز نگران این هستند تا بار دیگر طالبان سیاست پاکسازی قومی را که یکی از مولفه های اساسی ایدئولوژی قوم گرایانه شان است، را روی دست گیرند.

بادر نظر داشت موارد یاد شده، سناریوهای زیر برای آینده افغانستان قابل پیش بینی می باشد:

سناریوی نخست: تغییر ساختار/نظام سیاسی گذار از ساختار سیاسی متمرکز به ساختار نامتمرکز؛

سناریوی خوشبینانه برای پایان دادن به معطله قومی در افغانستان و جلوگیری از جنگ داخلی در این کشور می باشد. این کشور از سال ۱۸۸۰ تا به امروز توسط ساختار سیاسی متمرکز ناکام اداره شده است. در زمان تنظیم قانون اساسی جدید در سال ۲۰۰۳، مردم افغانستان فرصت داشتند تا سیستم سیاسی ریاست جمهوری را به صدارتی تغییر دهند؛ اما بدبختانه قوم گرایان سوگند خورده بار دیگر سیستم متمرکز را ایجاد نموده که از یک سو اشتباه تاریخی بود و از سوی دیگر تنفر قومی را میان مردم بیشتر از پیش شعله ور ساخت.

سیستم متمرکز تمام قدرت را در اختیار یک شخص قرار داده که منجر به تسلط قومی در حکومت می شود. نتیجه این تصمیم اشتباه در سه دور انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹، ۲۰۱۴، و ۲۰۱۹ رونما گردید که بحران سیاسی چندین ماهه را به

حکمت لقمان حکیم

حضرت لقمان حکیم رح که در زمان حضرت داود ع می زیستی و سی سال با او یک جای (غلامی می کرد) همی بودی و سبب آزادی او این بود که مولای او، او را آزمونی کرد تا بداند خرد وی تا چه درجه است؟ و حکمت و دانش او تا کجا رسیده؟ گوسفندی به او داد و گفت او را قربانی کن و آنچه از اعضای او خوشتر و نیکوتر است به من آر. لقمان گوسفند را قربانی کرد و دل و زبان او را به وی آورد. خواجه گوسفندی به وی داد و گفت: آن را قربانی کن و آنچه از آن بدتر و ناخوشایندتر است به من آر. لقمان گوسفند را قربانی کرد و این بار هم دل و زبان گوسفند آورد. خواجه با کمال تعجب پرسید: این چه حکمت است که از هردو یکی آوردی؟ لقمان گفت: این عضو اگر پاک باشد از هر چیزی بهتر و با ارزشتر است و اگر ناپاک باشد از هر چیزی بدتر و زیان آورتر است. خواجه آن را پسندید و او را آزاد کرد.

مصطفی ص فرمود: لقمان پیمبر نبود لیک بنده ای پرانديشه، نیکو یقین، نیک نیت و خداداوست بود و خداوند ج هم او را دوست داشت و حکمت آموخت. (خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، کشف الاسرار، ص ۲۳۳ ج ۲، چاپ اقبال، تهران.) (از کتاب «آنچه من از قرآن آموختم» نگارش محمد طاها کوشان)

همراه داشته و کشور را تا لبه جنگ داخلی نزدیک ساخت که با امضاء توافق نامه سیاسی تقسیم قدرت میان احزاب سیاسی با نفوذ از آن جلوگیری شد. در سه دور انتخابات یاد شده مردم بر اساس تمایلات قومی شان رأی دادند که نشان دهنده همه پرسی روشن برای تغییر ساختار سیاسی می باشد، اما پشتونها گمان می کنند که تغییر ساختار سیاسی از متمرکز به غیر متمرکز سلطه آنها را در افغانستان برای همیشه پایان خواهد داد.

بطور نمونه، رئیس جمهور اشرف غنی و دیگر پشتونها با تغییر ساختار نظام مخالفت کردند. او حتا با تعیین کردن اطرافیان پشتون اش در نهادهای ملی تلاش نمود همه چیز را در انحصار خود نگهدارد. او با این سیاست اش تلاش کرد تا گروه های قومی بزرگ دیگر را به حاشیه رانده و یک دولت خالص پشتونی تشکیل دهد. در نتیجه این سیاست های غلط او افغانستان به یک آشفتگی جبران ناپذیر سوق داد و شکاف های قومی را بیشتر از هر زمان دیگر افزایش داد.

حال که طالبان دوباره به قدرت برگشته اند، سیاست آنها با دیگر حاکمان پشتون تفاوتی ندارد. آنها از جامعه مطلق پشتونی آمده اما با نقاب ایدئولوژی اسلامی خود را می پوشانند. بدون تردید آنها خواهان ایجاد یک حکومت پشتون محور بوده و می خواهند با ایجاد چنین دولتی شکوه ۲۸۴ ساله حاکمان پشتون را دوباره احیا کنند. چنین سیاستی افغانستان را یک بار دیگر به جنگ های داخلی همانند دهه ۹۰ سوق خواهد داد. بناء یک ساختار سیاسی غیر متمرکز پیشنهاد می شود تا از یک سو بتوانند فضای اعتماد و درک متقابل میان اقوام ایجاد نماید تا همه خود را یکسان ببینند و از سوی دیگر از سیاست های غلطی که باعث بی ثباتی سیاسی می شود و پیامدهای ناگواری برای مردم و کشور خواهد داشت، جلوگیری کند.

سناریوی دوم: افغانستان در آستانه تبدیل شدن به سوریه و عراق دوم؛

زمانی که ایالات متحده امریکا صدام حسین را در سال ۲۰۰۳ سرنگون کرد، آنها به شیعیان کمک کردند تا قدرت را در عراق انحصار کنند. صدام سنی مذهب بود و در زمان حکمرانی اش شیعیان که اکثریت را در این کشور تشکیل می دهند به گونه وحشیانه ای سرکوب، قتل و شکنجه نمود. به همین ترتیب، زمانی که شیعیان به کمک امریکا به قدرت رسیدند، آنها سیاست ضد سنی را روی دست گرفتند. آنها سنی مذهبها را از نهادهای دولتی به حاشیه رانند، آنها را منزوی و سرکوب کردند. در مقابل، این سرکوب و ظلم شیعیان، اعراب سنی مذهب را نخست به دامن القاعده انداخته و بعدتر با دولت اسلامی عراق و شام (داعش) بیعت نمودند.

با تأسف، افغانستان نیز در همین سناریو شناور است. طالبان پشتون تمام قدرت را در انحصار گرفته و تاجیکها و هزارهها را در مناطق مرکزی افغانستان مجبور به کوچ اجباری می کنند. از ۱۵ آگست ۲۰۲۱ تاکنون کشتار سیستماتیک تاجیکها و هزارهها هنوز هم در شهرهای بزرگ بیداد می کند. بنا بر این، ادامه طولانی مدت چنین وضعیتی افغانستان را به سناریوی مانند عراق سوق خواهد داد. (دنباله در صفحه ۷)

Maaid Weekly
12286 Ashmont Ct. # 202
Woodbridge, VA 22192 -7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
mkqawi471@gmail.com

ناشر و مدیر مسئول : محمدقوی کوشان

دو کتاب تازه کجکنی در نمایشگاه کتب فارسی تورنتو

هفته گذشته هشتمین نمایشگاه «کتاب بدون سانسور تهران» به همکاری گروهی از ناشران مستقل فارسی در دانشگاه تورنتو و به روزهای ۲۵ و ۲۶ ماه می در شهر مونتریا کانادا برگزار شد.



احمد ضیاء کجکنی

در نمایشگاه های امسال خوشبختانه شماری از نویسندگان و ناشران هموطن ما نیز اشتراک داشتند. در این نمایشگاه کتاب «افغانستان و پاکستان، روزشمار ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲» که توسط احمد ضیاء کجکنی گردآوری و از سوی انتشارات کتاب کابل چاپ شده است نیز شامل بود. این دوسالنامه در ۲ فصل و ۲۴ بخش براساس ماه های سال در ۳۰۶ صفحه گردآوری شده است. کتاب در برگیرنده گزارش های روزمره از رویداد های سیاسی، امنیتی، بحران اخراج مهاجرین و سایر مسایل مرتبط به دو کشور در دو سال گذشته است.

آقای کجکنی در مورد انگیزه گردآوری روزمره رویداد های مرتبط به روابط افغانستان و پاکستان گفت: «روابط افغانستان با پاکستان از بدو ایجاد آنکشور در سال ۱۹۴۷ همواره شاهد نشیب و فراز بوده است. اما، بدبختانه مردم ما هنوز هم پاکستان را بدرستی نمی شناسند. آرزو دارم گزارش های گردآوری شده در این کتاب به چهره های سیاسی، پژوهشگران، تحلیلگران و مردم ما کمک کند تا اوضاع سیاسی و شرایط ماحول خود و وطن را بهتر ببینند و درک کنند.»

شایان ذکر است که ماه گذشته کتاب «روزشمار، سالنامه ۱۴۰۱» اثر گردآوری شده دیگر آقای کجکنی در کمتر از ۸۰۰ صفحه از سوی انتشارات امیری با مقدمه خبرنگار شناخته شده و با نام کشور، آقای حامدعلمی، بنیان گذار روزشمار نویسی معاصر کشور در یک هزار نسخه در ایران به چاپ رسید. روزشمار «سالنامه ۱۴۰۱» نیز شامل فهرست کتاب های بود که در نمایشگاه بین المللی سالانه کتاب تهران به نمایش گذاشته شده بود.

آقای احمدضیاء کجکنی در باره سالنامه های بعدی روز شمار گفت: «روزشمار در حد توان ادامه خواهد داشت. به توکل خدا کارهایی روی دست دارم که در زمان مناسب شریک خواهد شد.»

یک پروژه ضروری دگر محروم می سازد. چنین قربانی را در کدام سکتور عام المنفعه درینجا به نفع مکتب نسوان باید پذیرفت؟ مردم حاضر نیستند که مکتب را از دخل خود تمویل نمایند و در زمینه با دولت دست پیشی کنند. افغان های شریف مامع الاسف عادت به دادن فرمایشات مفت و رایگان می باشند و درغیرآن زبان به شکوه درازمیکندنیابه خیابانها به راهپیمایی می پردازند.

حق اولیت دادن به یک پروژه به اساس احساسات یا طورچوت انداز یک عمل منطقی نمی باشد. انتخاب یک پروژه باید بملاحظه هزینه وفایده آن صورت بگیرد. تحلیل و تجزیه هزینه و سود از نگاه سرمایه گذاری معیار شناخته شده بین المللی و موجه می باشد. درین راستا باید به (تناسب سود و مصرف)، و (ارزش فعلی خالص)، و (نرخ بازده داخلی) یک پروژه ویا کدام معیارآفاقی دگر اتکاء شود و درهر مورد جریان نقدی سال جاری و سالهای مستقبل تثبیت گردد. فرض شود که مفاد پول ده فیصد درسال تثبیت شده است. درآنصورت ارزش فعلی مبلغ یکهزارافغانی که یکسال بعداز امروز حاصل می گردد نهصد ونود افغانی می باشد و ارزش آن دو سال بعد از امروز نهصد وهشتاد افغانی وسی پول

و سه سال بعد از امروز نهصد وهفتاد افغانی و شصت پول، وهمچنان درهرسال بعدی ده فیصد کمتر شده می رود.

در افغانستان فقدان و یا انسداد مکاتب نسوان معلول اسباب متعدد پنداشته شده ازقبیل راههای دشوار وخطرناک از منزل تا مکتب، گرسنگی، فقدان وسایل ضرور بهداشتی برای دختران در مکاتب، قلت پول که مصارف شاگرد را در جریان سالهای شاگردی تکافو کند، نبودن معلم انات در اکثر ولایات کشور، مشکلات شدید اقتصادی که دختران را مجبور ساخته تا بامادران درخانه های شان مراقب کودکان و یا مزارع و بهیمة خود باشند و پایه های اقتصاد فامیل را استوار نگهدارند، و مهیا نبودن زمین در مناطق شان برای اشغال کارهای پول آوربعد از فراغت ازتحصیل و غیره. طالبان شاید دلیل دگری داشته باشند که از ما مکتوم داشته اند. افغانستان یک کشورسنتی وعشیروی و قبیلوی میباشد که اکثر اتباع آن به فرستادن دختران بالغ شان به مکتب دل می زنند. ما که از انسداد مکاتب دختران شکایت داریم نه تنها مشکلات فوق رانادیده میگیریم بلکه موضوع اقتصادی بودن مکاتب رانیز از نظرانداخته ایم. به نظر بنده نصاب تعلیمی درمکاتب افغانستان غریب باید مطابق به حوایج ملت و خواست مارکت استخدام، وتوان مالی دولت، و امکان تعاون مردم، و بملاحظه هزینه فرصت، طوری عیارگرددکه با خرج کم بهره بیشتر را طور نسبی به اسرع وقت بارآورد یعنی اقتصادی تمام شود. این امر مستلزم تطبیق معیارهای علمی سرمایه گذاری در بخش تعلیمات متوسطه وثانوی و بالاتر از آن می باشد. باید دانست که هر عمل بشمول رفتن به مکتب یک هزینه فرصت دارد. به ارتباط مکتب هزینه فرصت عبارت از آن چیزست که رفتن به مکتب آنرا منتفی وخوانواده یا ملت را از آن محروم می سازد. مثلاً شش ساعت صرف کردن درمکتب یک دختر را از شش ساعت کاردر داخل خانه یا بیرون از آن باز می دارد. همین شش ساعت کاری مزد و یا با معاش که قربانی رفتن به مکتب خواهد شد هزینه فرصت شش ساعت رفتن به مکتب را تشکیل می دهد.

فرض کنید که دولت در بودجه خود یک مشت پول دارد که آنرا یا برای تأسیس یک باب مکتب برای نسوان درکابل به مصرف برساند و یا برای اعمار یک کلینیک صد بستر در بدخشان در یک جائیکه مردم از آن بکلی محروم اند. پول کافی وجود ندارد که هر دو پروژه توأم رویدست گرفته شود. اگر تصمیم آن شود که کلینیک تأسیس گردد درآنصورت هزینه فرصت آن تأسیس نشدن مکتب درکابل می باشد که چندین دختر کابل از آن محروم می مانند. ولی مردم ما فهمیده یا ناهفمیده طوطی وارهللهه برپا خواهند کرد که وای وای مکتب دختران، وای وای مکتب دختران. (طوطی ز معنی سخن خویش غافل است هر کو سخنور است سخندان نمی شود). ایشان نمی دانند که هزینه فرصت مکتب چی و چند خواهد بود. فرض شود که بلدیة مبلغ ده میلیون افغانی تخصیصیه دارد که در احداث یک پروژه عام المنفعه مصرف کند. لست پروژه هاشامل (۱) یک باب مکتب برای یک هزار دختر، (۲) سه چاه عمیق با ملحقات شان به منظور آب رسانی برای یک هزار خانواده که اطفال شان هر روزساعتها درصف می ایستند تا یک کوزه آب از نل غیر قابل اطمینان بدست آورند و نیم ساعت راه ببیمایند تا به مادران چشم براه سالم برگردند ویا (۳) یکصد عراده سرویس عصری برای همشهریان تا از ازدحام خطرناک در راه هاو زهرآلودگی هوا قدری جلوگیری صورت بگیرد.

این سه انتخاب از نگاه اولویت فرضاً قرارذیل رتبه بندی می شوند: اول دستگاه سرویس، دوم چاههای عمیق، سوم مکتب نسوان. اگر حق اولیت به مکتب داده شود درآنصورت هزینه فرصت آن عبارت است از دستگاه سرویس که از نگاه ارجحیت میان دو انتخاب متباقی رتبه بلندتر را گرفته است. در بودجه انکشافی دولت که خیلی محدود است سکتور تعلیم و تربیه از نگاه تمویل با تعداد زیاد سکتورها در رقابت قرار دارد از قبیل زراعت و آبیاری و مرغداری و باغداری، ترانسپورت زمینی وهوایی، پوسته ومخابرات هوایی و زمینی، خدمات اجتماعی، معادن و صنایع، تجارت و تحکیم بیلانس تجارت، پترولیم و گاز طبیعی، تولید وتوزیع برق، دفاع و امنیت، بانکداری و حفظ قوه خرید پول و رسیدگی به دیون خارجی وبسا امور دگر.

در عین زمان هر سکتور شامل دهها ویا صدها و بعضاً بیشتر پروژه می باشد. تنها دربخش تعلیم و تربیه تعداد مکاتب ابتدایی و متوسطه و ثانوی و مکاتب تخنیککی و حرفوی و دانشگاهها برای ذکور و انات درپایتخت و ولایات، و مؤسسات سواد آموزی برای اکابر ومعلولین، و تربیه معلم، و کودکستانها، بطورسرجمع از هزاران واحد تجاوز میکند که تمویل هر کدام متقاضی پول هنگفت میباشد.

اگر بنیه مالی دولت لاغر باشد که هست احداث بعضی از چنین خدمات خیلی بفرنج و حتی ناممکن خواهد بود. تأسیس یا افتتاح یک مکتب نسوان در کابل طبعاً ملت را از رویدست گرفتن

پروفیسر داکتر ذبیح الله التزم گلبرت، اریزونا
آمیار سرمایه گذاری در بخش تعلیم نسوان
 از بدو حاکمیت دوره دوم خود طالبان مکاتب متوسطه و ثانوی دختران رادر تعدادی از شهرها مسدود کردند. مسئولین امارت اظهار میدارند که معضله عنقریب حل می گردد. ما که بچه های کوچک و کنجکاو بودیم در بعض دکاکین لوحه می خواندیم که روی آن به قلم مشقی نوشته میبود (نقد امروز قرض فردا). با گذشت هر روز بازهم قرض به فردای آنروزموکول میشد همچنان که امروزافتتاح مکاتب نسوان برای فردای نامعلوم موعودمیباشد.

بعضی ها اصرار دارند که انسداد مکاتب دختران خلاف شریعت است و آیه متبرکه اول سورة العلق رادلیل میآورند که گویا همین آیه مقدس کشودن مکاتب را بروی دختران لازم گردانیده است. آیه مبارک آغاز میشود به کلمه (اقرا) یعنی بخوان در حالیکه کدام نسخه مرقوم در مقابل سرور کائنات (ص) از طرف جبرئیل امین (ع) به نمایش گذاشته نشده بود که رسول خدا(ص) به خواندن از روی آن دعوت میشدند. بنابراین کلمه اقرا شاید به معنی (بگو) تلقی شود که در آنصورت رفتن دختران به مکتب برای کسب علم از آن مستفاد نیست.

به نظر ما رفتن دختران به مکتب غرض کسب علم یک امر مفیدومستحب و لازمی میباشد و نه مفروض. در قرآن معظم منظور از علم عبارت از علم دین است چنانچه مقصد از کلمه علماء نیز عبارت از دانایان دین میباشد. در نصاب تعلیمی مکاتب متوسطه و ثانوی اکثراً می بینیم که مضامین با علم دین ربط مستقیم ندارند از قبیل تاریخ، جغرافیه، جیولوجی، فلسفه، اخلاق، منطق، روحیات، بیالوژی، علم نباتات، علم حیوانات، مشتقات، مثلثات، هندسه وهندسه فضایی، تربیت بدنی، رسامی، کار دستی، خطاطی، پیکر تراشی، تدبیر منزل، خیاطی، دری، پشتو، لسان خارجی، کمیا، فزیک، اقتصاد، تکنالوجی اطلاعاتی، و غیره. در قرآن کریم آیه سراغ نمیتوان کرد که در آن بالای دختران (یا پسران) از طرف خدای لایزال (ج) حکم شده باشد که مضامین فوق راحتاً در مکتب بیاموزند.

تعلیم نسوان مانند تعلیم ذکور در هر کشور یک ضرورت اساسی میباشد و هر حکومت (اسلامی یا غیر آن) مکلف است در حدود توان وبملاحظه شرایط زمینه تعلیم را برای اهالی مهیا سازد. کسب تحصیل زن و مرد حق مدنی افراد یک جامعه میباشد صرف نظر از حکم صریح یا غیر صریح شریعت در زمینه. این حق افراد جامعه در مناشیر بین المللی متجلی و مؤکد است.

تربیه انات فهم آنها را در موضوعات تغذی و بهداشت و زنده ماندن کودکان و اولیای معمر و زهیر و نیازمند شان کومک میکند. ضرب المثل افریقا ست که (تعلیم یک مرد تعلیم به یک فرد است و تعلیم یک زن تعلیم به یک نسل). زنان تعلیم یافته مجبور نمیشوند تا در سنین خورد ازدواج کنند و از اشتراک در مارکت استخدام محروم شوند و دایم دستبین ودستنگر شوهر وکلان های شان باقی بمانند و استقلال عمل را در کسب معاش حلال و خود کفء کاملاً و دایماً از دست بدهند.

ارقام بین المللی می رسانند که اگر تمام دختران واجد شرایط دوره مکتب را تکمیل کنند در تعداد ازدواجات سنین خورد سالگی شصت فیصد تقلیل رخ می دهد و در زنده ماندن کودکان پائینتر از سن پنج سالگی پنجاه فیصد از زیاد بعمل می آید. طبق گزارش بانک جهانی محروم شدن دختران از اكمال دوره تحصیل دوازده ساله کشورها را به اندازه پانزده الی سی تریلیون دالر در جریان عمر دختران خساره مند می سازد زیرا فقدان تحصیل مؤلدیت را جبراً و شدیداً کاهش می بخشد.

در مناطقی که خانم ها محروم تحصیل اند ده فیصد ایشان در فقر و غربت شدید بسر می برند و از حراست و مراقبت کافی بر خوردار نمی باشند، و فاقد پس انداز مالی می باشند که در ایام پیری و مریضی و ناچاری بدر دشان بخورد، و مالک جایداد و سر پناه نمی باشند تا با آرامش خاطر زندگی را پیش ببرند و خانه بدوش نمانند، و در کارهای مهم و با ارزش و با سوبه مقرر نمی گردند و در آوانی که اقتصاد کشور دچار مخصه می گردد، احتمال زیاد وجود دارد که ایشان اولین افرادی باشند که از طرف کارفرمایان از کار معزول شوند و اگر کار هم پیدا کنند کار های شان شاق و سنگین و مزد شان قلیل خواهد بود چنانچه خانمهای بدون وظایف رسمی کار های سنگین و طاقت فرسا را در حریم خانه های شان دایم العمر بدوش داشته و قادر به تربیت سالم فرزندان نمی باشند.

ارقام رسمی میرسانند که همین حالا در حدود یک صد و سی میلیون دختر در اطراف جهان بشمول افغانستان از رفتن به مکتب محروم اند. دوثلث دختران مکتب ابتدایی و یک ثلث مکاتب متوسطه و ثانوی را به پایان میرسانند.

داکترسیدمخدوم رهین وودبریج، ورجینیا

زن در شاهنامه

منیژه

منیژه زنی است سخت رنج‌دیده و مصیبت کشیده و وفادار و صبور، شاهدختی که کارش از زندگی در کاخ به گدایی در کوی و برزن کشید. روزی در بزم نشاط و طرب کیخسرو، شهریار پیرزند که همه سرداران و نام آوران سپاه حضورداشتند و جام های خسروانی بادهٔ ناب و نوای مطربان فضایی شورانگیز به پا کرده بود، یکی از پرده داران خبر آورد که گروهی از مردم ارمانیان که جایگاه شان در مرز ایران و توران است به دادخواهی آمده اند. کیخسرو اجازهٔ ورود به آنان داد. آنان ناله کنان و فریاد کشان به بارگاه آمدند و گریه کنان گفتند که ما درسزمینی نزدیک به مرز توران کشتزار هاساختیم، درخت هانشاندم و زمین را آباد کردیم ولی گرازاها حمله کردند و کشتزارها و مزارع و درختان را نابود کردن، و چنان نیرومند اند که درختان سالمند را به دندان دونیم میکنند. از شاه التماس داریم که مارا از شر گرازاها نجات دهد.

چو بشنید گفتار فریاد خواه به درد دل اندر بیچیدشاه آن گاه از حاضران پرسید که از جمع شماچه کسی حاضر است که برود و گراز هارا نابود کند؟ بیژن فرزند گیو که جوانی رزم جو و شجاع بود حاضر شد که به جنگ گرازاها برود. شاه اورا آفرین گفت و گرگین میلاد را که راه بلدآن منطقهٔ مرزی بود باو همراه کرد. آنان رهسپار مرز ایران باتوران شدند. بیژن حملات سختی بر گرازاها کرد واز گرگین خواست که اوهم در جنگ باوی همراهی کند. گرگین پاسخ داد که شاه مرابه عنوان راه بلد باتو همراه ساخت نه برای جنگیدن. بیژن شجاعانه گرازاها را درهم کوبید و پیروزمند شد.

گرگین که تصویر این پیروزی نمایان بیژن رانمی کرد، دردل گفت که در بازگشت نزدشاه، بیژن ازو شکایت خواهد کرد و بهترآن است که چاره یی برای این کار بجویم . پس از پایان گراز ها، هر دو پهلوان به نشاط نشستند و پس از یمودن چند پیمانه، بیژن از گرگین پرسید که جنگ و حملهٔ مرا بر گراز ها چگونه یافتی؟ گرگین حيله گرانه باتملق و شیرین زبانی، شجاعت اورا در نبرد ستایش کرد. بیژن باخوش باوری از گفتار او شاد شد و ندانست که او در دل کینه نهفته است . پس از آن گرگین از گذشته های یاد کرد که همراه با رستم و گیو و دیگر پهلوانان درین دشت هاچه هنرنمایی هایی کردیم که نام مارا نزد شاه گرامی ساخت،

چه پایه هنرها بدین پهن دشت

که کردیم و گردون بر آن گذشت سپس گفت که به فاصلهٔ یک روزه راه به داخل خاک توران، بیشه یی است چنان زیبا و مرغزاری است چنان بهشت آیین که پربرویان تورانی به تفریح آن جامی آیند : پری چهره بینی همه دشت و کوه

به هرسو به شادی نشسته گروه بجز این زیبارویان، منیژه دخت افراسیاب نیز درین هنگام سال درین جا خیمه می افرازد : زند خیمه آن گه بر آن مرغزار

ابا صد کنیزک همه چون نگار همه رخ پر از گل همه چشم خواب همه لب پر از می به بوی گلاب بیژن جوان باشتیاق آمادهٔ رفتن به آن مرغزار شد : بگفتا هلا هین برو تا روی

به دیدار آن جشن خرم شویم برفتند هر دو به راه دراز

یکی از پیشه، یکی کینه ساز درین هنگام منیژه دختربری چهرهٔ افراسیاب باصدتن کنیزک زیباروی به تفریح آن جا آمده بودند بایک جهان تجمل ولوازم تفریح و سوره به فرح.

بیژن گفت من می روم وازفاصله یی این زیبارویان و منیژه رامی بینم و برمی گردم وباهم رای می زنیم که چه باید کرد : بدو گفت گرگین برو شاد باش

همیشه ز اندوه آزاد باش بیژن از گنجور(خزانه دار) خواست تا کلاهی را که پدرش گیو در بزم هابه سرمی کرد و طوق و گوشوار کیخسرو و یاره (دست بند) گوهرنگار گیو را بیارد. آن گاه قبا ی رومی دربر کرد و تاجی بر سر گذاشت و کمربند بانگین پهلوانی را بست و به نزدیک آن مرغزار رسید و در نزدیکی خیمهٔ منیژه به زیر سایهٔ بیدی نشست .

بتان دید چون لعبت قندهار

بیاراسته همچو خرم بهار چشم شاهدخت تورانی ازدور به او افتاد، با آن شکوه پهلوانی

و آراستگی، به حیرت افتاد و بی اختیار مهر اورا در دل یافت : به پرده درون دخت پوشیده روی

بجوشید مهرش بر آن مهر جوی آن گاه دایه اش را فرستاد تا ببیند آن مرد جوان زیبا روی با آن هیئت شاهانه کیست. نگه کن که آن ماه دیدار کیست

سیاوش مگر زنده شد یاپری است دایه آمد و پرسش منیژه را به بیژن رسانید : پیام منیژه به بیژن بگفت

دو رخسار بیژن چو گل بر شکفت بیژن سرگذشت خود را و جنگ با گرازاها را بیان داشت و گفت وقتی ازین دشت آراسته شنیدم به تماشا آمدم : مگر چهرهٔ دخت افراسیاب

نماید مرا بخت فرخ به خواب آن گاه دایه را وعدهٔ بسیار کرد از اعطای جامهٔ خسروی تاجام گوهرنگار و ازو خواست که منیژه را بروی برسرمهر آورد : مراسوی آن خوب چهر آوری

دلش بامن اندر به مهر آوری دایه برگشت واز قد وبالا وروی و رخسار و جامه های آراستهٔ بیژن آن قدر گفت که دخترشاه توران با گرمی و اشتیاق پاسخ فرستاد : گر آیی خرامان به نزدیک من

برافروزی این جان تاریک من بیژن از سایهٔ درخت بیرون شد و پیاده به طرف سرا پردهٔ منیژه بره افتاد. منیژه و همراهان ازو پذیرایی گرم کردند : نهاندن خوان و خورش گونه گون

همی ساختندش فزونی فزون نشستنگه رود و می ساختند ز بیگانه خیمه بپرداختند پرستندگان ایستاده به پای

ابا بربط و چنگ ورامش سرای سه روز و سه شب شاد بوده بهم

گرفته برو خواب و مستی ستم پس از آن موقع بازگشتن به کاخ رسید، منیژه از کنیزان خواست تاداروی بیهوشی در جام بیژن افگندند، سپس اورا در عماری گذاشته به شهر آوردند، در حالی که چادری بر روی بیژن بیهوش پوشیده بودند. چون به کاخ سلطنتی که منیژه نیز همان جابصر می برد، رسیدند، منیژه داروی هوش به گوش بیژن ریخت. چو بیدار شد بیژن و هوش یافت

نگار سیمبر در آغوش یافت به ایوان افراسیاب اندرا

ابا ماهرویی به بالین سرا بیژن با کمال ناراحتی از خداوند خواست که از گرگین به سبب کاری که در حق من کرد و مرابه این جاکشاند، انتقام مرا بگیری. زگرگین بخواهی مگر کین من

بروبشوی درد و نفرین من منیژه او را تسلی می داد و آرام می کرد : اگر شاه باید ز کارت خبر

کنم جان شیرین به پیشت سپر پس از چندی دربان قصر از موضوع آگاهی یافت و خبر به افراسیاب رسید. سخت ناراحت و پریشان شد. برادرش گرسیوز را طلب کرد و به کاخ منیژه فرستاد تا بیژن را به زنجیر کشیده بیاورد :

نگر که بینی به کاخ اندرا ببند و کشانش بیار ایدرا گرسیوز چون به کاخ نزدیک شد آواز بلند چنگ و رباب شنید. دستور داد راه های فرار را ببندند و خود وارد خانه شد در آن خانه سه صد پرستنده بود

همه با رباب و نبید و سرود چون بیژن نشسته میان زنان

به لب برمی سرخ و شادی کنان گرسیوز بابانگ بلند بر وی خروشید : خروشید گرسیوز آن گه به درد که ای خویش نشناس ناپاک مرد

فتادی به چنگال شیر ژیان

کجا برد خواهی توجان زین میان بیژن را به بند و زنجیر کشیدند.

بدان سان به نزدیک افراسیاب

ببردند رخ زرد و دیده پر آب در پاسخ به افراسیاب بهانه حاجست و فسانه ها بافت، اما سودی به حالش نکرد. شاه توران دستور داد تا او را ببرند و بردار کنند. اتفاقاً پیران ویسه وزیر افراسیاب از آن جامی گذشت. پرسید که

این دار را برای کی می زند؟ از بیژن و کردار او و از دستور شاه گفتند. پیران گفت:دست نگهدارند تا شاه را ببینند. آن گاه نزد افراسیاب رفت و خواست اورا از کشتن او منصرف کند.

افراسیاب در پاسخ گفت :

که بیژن ندانی که با ما چه کرد

به ایران و توران شدم روی زرد

نبینی کزین بی هنر دخترم

چه رسوایی آمد به پیرانه سرم عاقبت شاه پیشنهاد پیران را پذیرفت که بیژن رانکشد و به زنجیرهابسته به زندان بیفگنند. پس اورا با بندهای گران به چاه افگندند و سنگ بزرگی را با فیل آورده دهان چاه را بستند. سپس به فرمان افراسیاب منیژه را از کاخش بیرون آورده سر برهنه و پابرهنه او را کنار چاه بیژن رها کردند.

منیژه بیامد به یک چادرا

برهنه دو پای و گشاده سرا

کشیدش دوان تابدان چاهسار

دو دیده پراز خون ورخ چون بهار منیژه در کنار چاه بیژن رخنه یی تنگ بر سر چاه کند واز آن طریق نانی را که با گدایی به دست می آورد از آن رخنه بدرون چاه می انداخت و بیژن را زنده نگه می داشت :

چو از کوه خورشید سر بر زدی

منیژه ز هر درهمی نان چدی

همه گرد کردی به روز دراز

به سوراخ چاه آوریدی فراز

به بیژن سپردی و بگریستی

بدین شوربختی همی زیستی از آن سوی گرگین مدتی انتظار بیژن را کشید و چون اسب اورا دید که لگامش گسسته و زین آن نگونساراست، از کاری که کرده بود، سخت پشیمان شد و در بازگشت نزد شاه و پهلوانان بهانه هاساخت و دروغ هاگفت. گیو اورا نزد کیخسرو برد :

زبان پر زیاده روان پر گناه

رخش زرد ولرزان تن از بیم شاه کیخسرو دستور داد تا او را به بند گران کشیدند. سپس سربازانی را در جستجوی بیژن به مرز و اطراف مرز فرستاد و به گیو که در اندوه پسر جوانش می سوخت، اطمینان داد که اگر خبری نیامد تا فروردین ماه صبر کن تا من جام گیتی نمای بنگرم و احوال بیژن را دریابم .

وقتی بهار و نوروز خرم فرارسید، گیو که از درد دوری بیژن قامتش خمیده بود به حضور کیخسرو رسید تا در جام جهان بین بیژن گمگشته را جستجو کند. کیخسرو جامهٔ نیایش در بر کرد و به خداوند عرض نیاز آورد : پس آن جام بر کف نهادو بدید

درو هفت کشور همی بنگرید

سرانجام: سوی کشور گرگساران رسید

به فرمان یزدان مراورا بدید

در آن چاه بسته به بند گران

ز سختی همی مرگ جست اندران این رانیز در آن جام دید که دختری از نژاد کیان خبرگیر و تیمار داراوست. کیخسرو بازنده دیدن بیژن شاد شد. شاه و سرداران او به فکر نجات بیژن از سیاه چاه باهم رای زدند و به این نتیجه رسیدند که جز رستم کسی مرد این کار خطیر نیست. نشاید مگر رستم تیز چنگ

که از ژرف دریا بر آرد نهنگ پس پادشاه به گیو دستور داد که به سرعت عازم زابلستان شود و نامهٔ اورا به رستم برساند. کیخسرو نامهٔ پرتأثیری به رستم نگاشت و پس از بزرگداشت از فداکاری های او در خدمت شاه و کشور خطاب به او فرمود : ترا ایزد این زور پیلان که داد

بر و بازو و چنگ و فرخ نژاد

بدان داد تا دست فریاد خواه

بگیری بر آری ز تاریک چاه درین نامه از آن چه بر بیژن گذشت یاد کرد و از اندوه جانسوز گیو و اندوه خودش سخن گفت و از رستم خواست که به دیدارش بشتابد :

چو این نامهٔ من بخوانی میای

سبک باش و با گیو خیز ایدر آی

گیو نامهٔ شاه را گرفت و رهسپار زابل شد و کوه و دشت و بیابان را به سرعت پیمود تا به زابل رسید. دیده بان ازدور او را دید و به سوی زابل صدا زد: که آمد سواری سوی هیرمند

سواران به گرد اندرش نیز چند

(دنباله در صفحهٔ ۷)

داکتر عنایت الله شهرانی فیلسوف جاودان. یادعلامه استاد غوریانی

غواص بحرعلوم منقول ومعقول، که از آوان نوجوانی تا دم مرگ کتاب خواند، نوشت، گوش فرا داد، مناقشه کرد،



نظر نوشت، تابلاخره در غربت سرای ناموافق با صدآه وافسوس جان باخت.

شادروان استادعبدالله سمندر غوریانی

آن عالم متبحر ودانشمند بی بدیل وفیلسوف دوران ما، جاودان یاد علامه استاد عبدالله سمندر غوریانی می باشد، بهمان طوریکه اسلافش هراتیان نامدار، چون امیرعلی شیرنویی، مولانا عبدالرحمن جامی، بگفتهٔ استاد شایق هروی نابعهٔ خط ثلث میرزا بایسنقر، استادکمال الدین بهزاد، استادمیرعلی هروی، امام فخر رازی، مولیناحسین واعظ کاشفی، مولانامحمدعمر سلجوقی، علامه استاد صلاح الدین سلجوقی وده های دیگر که هرات را درعلم وهنر وفرهنگ پرآوازهٔ جهان ساختند، علامه غوریانی که مولدش غوریان هرات باستان می باشد، نیز درعصرحاضر، درعلوم مختلفه خاصتاً فلسفه نه تنها نام هرات وافغانستان را طبق سنت هراتیان با فرهنگ زنده ساخت، بلکه نظریات و علمیت ودانش او در منطقه شناخته شده است .

استاد غوریانی در حکمت وفلسفه وفلاسفه شناسی، بحدی در میان علماء ودانشمندان منطقه تبحر داشت که بدون تردید می توان گفت که بی رقیب وبیمانند بود. اوفلسفهٔ یونانی، منطق صوری، منطق وضعی را خوب میدانست و تمام کتابهای اندیشمندان راتاجایی که بدستش میرسید خوانده وبهره برده بود. طوریکه گفته شد، استاد در منطق صوری ومنطق وضعی آیتی بود، در حکمت اسلامی، عرفان وتصوف، جامعه شناسی عرب، فلسفهٔ یونانی وبه اصطلاح دیگر اسکندرانی، منطق ریاضی، تاریخ اندیشمندان، معنی شناسی، افکارواندیشه های مثل هایدگر یاسپرس و کارل پوپر، انگلس و مارکس، داروین، انشتاین، سقراط، ارسطو، افلاطون، سبزواری، اقلیدس، مارکوزه استراس، هیگل، برتراندرسل، فروید، فارابی وعقاید علمای بزرگ عرفانی، منطق ریاضی وغیر هم را بخوبی می دانست .

من که یک ابجدخوان بیش نیستم، بارها در مناظره هاوصحبت ها استاد را به گفتار می آوردم، در حیرت فرومی رفتم که چگونه استاد آنهمه معلومات را تجزیه وتحلیل آموخته ونزد کدام استاد زانو زده است؟ او مرد اندیشمند وصاحب تفکر وبرمنطق وآن هم منطق ریاضی تسلط داشت .

زمانه به علمیت ومعلومات واندیشهٔ استاد غوریانی بسیار کمک کرده بود، به این معنی که در محیط هرات وكابل زمینهٔ مطالعه برایش آماده شده وبه دوران خود آخرین شخصی در افغانستان بشمارمی آمد که آثار وافکار و نظریات فلاسفهٔ گذشته رامی توانست بدست بیاورد و از آن هامستفید گردد و در حافظهٔ محیرالعقولی که داشت، همه رابه یاد بسپارد.

گفته شد که در جامعه شناسی عرب وحکمت اسلامی، از شخصیت های بسیار پیشقدم بود. وی اگرچه پیش از حرکت جهادیان افغانستان درپاکستان معلومات زیاد درخصوص وهابیت وپیروان آن داشت، ولی به وقت جهاد از نفوذ وهابیت که عرب هابه عوض کلمهٔ وهابیت، خودها را سلفی می دانند، استاد غوریانی در آن باره به بسیار جرئت بر علیه آنها نظرمی داد.

در دورا ول حکومت طالبان ، استاد غوریانی شنیده بود که عربستان آنها رابه رسمیت می شناسد، بنأ استاد منظمآ قلم برمیداشت وبر علیه ایشان می نوشت. نظریات ابن تیمیه را دایم در نوشته های شامل میکرد، یک کتاب ابن تیمیه را هروقت بدستش می دیدم .

استاد غوریانی شاید یکی از کتاب خوانان اول کرهٔ زمین بود. از آن سبب چشمان اوضعیف وازعینک های بسیار قوی و ذره بینی استفاده میکرد. پیش از آنکه چشمانش به اثر مطالعهٔ زیادضعیف گردد، خط رابسیار خوب می نوشت، ولی بعدها زیبانوشتن را از دست داده بود.

علامه استاد غوریانی با آنکه شخصیت گوشه گیر، عزلت نشین ومنزوی بود، با علما ودانشمندان محشور وارتباط حسنه داشت. بیاد دارم که در یکی از روزها از استاد پرسیدم که ارتباط شان با فیلسوف بزرگ علامه صلاح الدین سلجوقی چگونه بود، فرمود که آن علامهٔ فقید، بعد از خواندن بعضی مضامین فلسفی استاد غوریانی اورا به دفترش خواسته وتشویق کرده است تانوشتن وخواندن در فلسفه را دوام بدهد.

اگرچه نویسندهٔ این سطور با استاد غوریانی سالهای زیادی رادر ارتباط سپری نمودم، یک تعداد زیاد هم صحبتان ویاران علمی مان مشترک میباشد. والبته یک تعداد دیگر رابنده از نزدیک نمی شناختم. لازم است تا اسمای چندی از دوستان استاد علامه غوریانی رادرین جاذکر نمایم: علامه محمد اسماعیل مبلغ، استاد دادا کتر علی رضوی غزنوی، پروفیسر داکتر سید بهاءالدین مجروح، پروفیسر داکتر سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی، پروفیسر داکتر عبدالاحمد جاوید، محمد طاهر بدخشی رهبر وموسس حزب سازه، واکثر نویسندگان واستادان دانشگاه کابل، البته بادانشمندان ونویسندگان هرات چون علم غواص، استاد فکری سلجوقی، شایق هروی، مایل هروی وده های دیگر دیدو وادیدهایی داشت.

بیاد دارم که استاد غوریانی با بیدل شناسان ارتباط خوب داشت وهروقت نام مبارک مولوی سلیم طغرای راغی بدخشی را وداستان های اورا حکایه می کرد، واقعأ آن مولوی بزرگوار از مفاخر بدخشان وافغانستان بود.

در شهرکی که علامه غوریانی ومن حیات بسر می بردیم، یک دانشمند هروی بنام مرحوم محمد انور اسیری روحانی پدر داکتر عبدالله روحانی سابق رئیس فاکولتهٔ زمین شناسی دردانشگاه کابل هم حیات بسر می برد. آن مرحوم اسیری خط بسیار زیبابه گونهٔ نستعلیق می نوشت وبه ادبیات وارد بود، وگاهی هم که من با ایشان بودم روزهای معنی در بیدل خوانی ومولاناخوانی داشتند.

علامه استاد عبدالله سمندر غوریانی، عالم متبحر وفیلسوف بلند مقام افغانستان بود. اوبه زبان های فارسی، پشتو، عربی وانگلیسی تسلط کامل داشت وبسیاری از معلومات خویش را از کتب معتبر عربی وانگلیسی بدست می آورد.

مقالات استاد غوریانی، شاید از هزار زیاد باشد، امیداست دانشمندان ویا بازماندگان شان آنها راجمع آوری نموده بصورت چندین کتاب بچاپ برسانند. خوشبختانه یک برادر کهنتر شان که خود اهل معارف وتحصیل کرده بنام استاد ابوبکر سمندر می باشد، بامن در آن باره ارتباط دارند، شاید به آن هدف با صواب کامیاب شوند. /

غزلی از مرحوم مغفور استاد غوریانی

شوکت درویشی

عشق حق بهر عروس معرفت زیور مراست
در طریق عشق بازی لطف حق رهبر مراست
کام دل هرگز نیابم از لب لعل نگار
زانکه اندر گنج حسنش خوف از اژدر مراست
محرم رازم نمی باشد کسی اندر جهان
مشورت در هر غمی با شاهد و ساغر مراست
راز خود با کس نگویم جز به قلب خویشان
بهر شرح غم نوشتن لوح دل دفتر مراست
من به دست آورده ام گنج قناعت را ولی
شوکت درویشی من تاج اندر سر مراست
در طریق کعبه وصلش روم پویان بسر
زیر سر خار مغیلان راحت بستر مراست
ای (سمندر) عاشقی با بت پرستان کم نشین
گر خلیل کار عشقم پیشه آذر مراست

ذکیه وردک متهم است یا نیست؟

ذکیه وردک سر کنسول افغانستان در شهر مومبای بابمبئی هند؛ روز پنجشنبه بیست و پنجم اپریل ۲۰۲۴ وقتی از دوی به شهر بمبئی یا داشتن مصونیت دیپلماتیک و با پاسپورت سیاسی پرواز کرد، در بکسی که با خودش داشت، چیزی نبود که انتقالش از نظر قانون ممنوع شمرده می شد. اما وقتی پولیس فرودگاه او را مورد بازرسی یا تلاشی بدنی قرار داد، نتیجه بسیار شگفت آور و غیر منظره بود: بیست و چهار خشت طلا با وزن بیست و پنج کیلوگرام به ارزش دو میلیون دالر.

ازهمه جالبتر وشگفت آورتر جایی این مقدار طلا بود که سر کنسول برحال افغانستان خانم ذکیه وردک با مهارت بسیار خاص آنرا انجام داده بود. او این ۲۴ خشت طلا را در کورتی، جوراب، زانو بند و کمربند خود گذاشته بود.

روزنامه های معروف ومعتبر هند گزارش دادند که منابع استخباراتی و اطلاعاتی هند در مورد قاچاق این مقدار طلا توسط سر کنسول افغانستان از دوی به شهر بمبئی از قبل معلومات داشتند و از این سبب سر کنسول را قبل از آنکه محوطهٔ داخل میدان را ترک کند، متوقف ساختند و تلاشی کردند.(پایان ستون سوم)

نصیراحمد رازی

سدنی ، استرالیا

واژه های تصوف

مقام : بگفتهٔ محمدغزالی صفت ثابتی است مرقلب را،
مقابل : حال که صفتی است غیر ثابت.
وابوالقاسم قشیری گفته است که مقام هر ادیبست که بنده بدان متحقق شود به نوعی از کسب وتصرف.
مقابل: حال که واردی است که از حق بدل پیوندد وبنده را در آن تصرف نباشد.
وازین رومقام، کسب و مجاهدت بنده وحال، فضل وموهبت الهی وبه تعبیری دیگر ثمرهٔ عمل است.

می توان گفت که، مقام فعلیت وملکه ای است که قلب بدان متحقق میشود و بدین مناسبت گفته اند بنده رانشاید که از مقامی درگذرد بی آنکه تمام شرایط وحقوق آنرا استیفا کندواین شرط، حاکی از آنست که مقام مساوی فعلیت وملکهٔ نفس یاقلب است زیرا تا فعلیتی به کمال خودنرسد امکان زوال آن موجوداست.
وبراین فرض هریک از احوال هرگاه ثابت شود ودرتصرف سالک آید، آن مقام و قدمگاه وی میشود وهریک از مواهب مانند شوق و رضا و انس میتواند مبدل به مقام گردد وهریک از مکاسب مانند قناعت و توکل ومجاهدت هرگاه پایدار نماند از جملهٔ احوال تواند بود.

فتح باب: هر کرا باشد زسینه فتح باب

او زهرشهری ببیند آفتاب
فتح باب، گشایش در آرزو ومراد، در اصطلاح منجمان »
هر آن دو کوکب که خانه هایشان به مقابلهٔ یکدیگرند چون میان ایشان اتصال بود، اورا فتح باب خوانند ای گشادن در.
پس اتصال قمر یا آفتاب به زحل فتح باب خوانند، دلیل باران وبرف آمیده بود واتصال زهره برمریخ فتح باب باران وسیل ونگرگ و رعد وبرق بود واتصال عطارد به مشتری فتح باب بادها.

تو آن کسی که زباران فتح باب گفت

مزاج سنگ شود مستعدنشو ونما
(انوری)

تا ابد دود ودخان بارنده گردد چون بخار

گر بیفتد بر فلک چون دست تویک فتح الباب

به تخم بوالبشر وخشک سال هفت هزار

به سال پانصد آخر که کرد فتح الباب (خاقانی)

طلب: این طلب درما هم از ایجاد نُست

رستن از بیداد یا رب داد نُست

طلب: جست وجو، خواهش چیزی بدانگونه که سعی وكوشش آدمی رادر تحصیل آن برانگیزد، داعی ومحرک باطنی برای یافتن مقصود که در عرف صوفیه، پیر و مرشداست وبدین معنی مرادف قصداست در تعبیرات متقدمان صوفیه، وچون طلب متوجه مرشدخاص شود آنرا«ارادت»میگویند که پیشینیان آنرا«عزم»نامیده اند.
مولانا موضوع«طلب»راسی وشش بار در مواضع مختلف از مثنوی مطرح کرده است.
به عقیدهٔ وی طلب، توفیق الهی است و تا خدانخواهد داعی بر طلب وپژوهش حقیقت درباطن انسان سرنمی زند وطلب مقدمهٔ یافتن ومفتاح مطلوبهاست وهرطالبی از روی یقین به مطلوب میرسد، دلیلش هم این است که حصول هر چیزی بستگی به مشیت خدا دارد و هیچ چیزی بیرون از ارادهٔ حق در وجود نمی آیدواز دگر سوی چون مبدأ و مصدر همه خیرات خدای تعالی است، ازین روظلب نیز که آستن یافت و کلید حصول مراد است از جانب او برباطن بنده فائض میشود ودعا وخواش بنده ظهور فیض ربانی و یارب گفتن فرع لبیک گفتن خداست.(برگزیده از: شرح مثنوی معنوی، استاد بدیع الزمان فروزانفر)

ماموران امنیتی و گمرکی هند طلاهای خانم وردک را از او گرفتند چون وی نتوانست هیچ مدرک قانونی برای انتقال این مقدار طلا که یک کار غیر قانونی و قاچاقبری محسوب می شد، ارائه کند.

نکتهٔ جالبتر از خبر قاچاق ۲۴ خشت طلا و پنهان کردن آن در کورتی، جوراب، زانو بند و کمربند سر کنسول افغانستان، واکنش سر کنسول ده روز بعد یعنی روز شنبه چهارم می است که در صفحهٔ ایکس یا تویتر سابق خود می نویسد و در این یادداشت استعفای خود را اعلان می کند و از حملات متعدد و توطئه علیه خود و خانوادهٔ خود سخن می گوید که فکر می کند توطئه گران نگذاشتند او به عنوان یک زن دیپلمات در دستگاه دیپلوماسی افغانستان کار کند.

او می نویسد:«در طول یکسال گذشته من با حملات شخصی و افترا های متعددی نه تنها بر خودم بلکه به افراد خانواده ام مواجه شدم. این حملات که به نظر میرسد که سازمان یافته هستند به شدت بر توانایی من برای عملکرد موثر در نقشم تاثیر گذاشته و بیانگر چالش های هستند که زنان خواهان تغییر و تحول در افغانستان با آن دست و گریبان هستند. در حالی که حملات صورت گرفته به من دور از انتظار نبود، پیامدهای آن برای اعضای خانواده ام فراتر از تصور من بود و مرا وادار کرد (دنباله در صفحهٔ

غزلی از حضرت خداوند گار بلخ

مولیناجلال الدین بلخی

من دلق گرو کردم عریان خراباتم
خوردم همه رخت خود مهمان خراباتم
ای مطرب زیبارو دستی بزَن و برگو
تو آن مناجاتی من آن خراباتم
خواهی که مرا بینی ای بسته نقش تن
جان را نتوان دیدن من جان خراباتم
نی مرد شکم خوارم نی درد شکم دارم
زین مایده بیزارم بر خوان خراباتم
من همدم سلطانم حقا که سلیمانم
کلی همه ایمانم ایمان خراباتم
باعشق درین پستی کردم طرب و مستی
گفتم چه کسی گفتا سلطان خراباتم
هر جا که همی باشم همکاسه اوباشم
هر گوشه که میگردم گردان خراباتم
گویی بنمامعنی برهان چنین دعوی
روشنتر ازین برهان برهان خراباتم
گر رفت زر و سیمم باسینه سیمینم
ور بی سر و سامانم سامان خراباتم
ای ساقی جان جانی شمع دل ویرانی
ویران دلم را بین ویران خراباتم
گویی که تراشیطان افکنددرین ویران
خوبی ملک دارد شیطان خراباتم
هرگه که خمش باشم من خم خراباتم
هرگه که سخن گویم دربان خراباتم

غزلی از شیخ احمد جام

گر خرد کامل شود انسان نمی بیند زیان
بدترین دشمن چه باشد آدمی را جز زیان
گرگها درنده اند تکلیفشان روشن ولی...
وای از آن گرگی که پنهان است در ذات شبان
قبل از آن که دل برنجانی کلامت را بسنج
تیر رفته بر نمی گردد به آغوش کمان
هرچه بر خود می پسندی را بگو با دیگران
فرق دارد نازنینم نوش جان با نیش جان

اینهم غزل دیگر از حضرت مولای بلخ

گر خرد کامل شود انسان نمیبیند زیان
بدترین دشمن چی باشد آدمی را جز زبان!
گرگ ها درنده اند ، تکلیفشان روشن ولی
وای از آن گرگی که پنهان است در ذات شبان
قبل از آنکه دل برنجانی کلامت را بسنج
تیر رفته بر نمی گردد به آغوش کمان
هر چه بر خود میپسندی را بگو با دیگران
فرق دارد نازنینم نوش جان با نیش جان
گر دلی را بشکنی تعریف حالت این شود
همچو مرغی که قفس باشد برایش آسمان
نزد خالق با منیت من منم هرگز مکن
ماکجا بيم...نقطه یی در نا کجای کهکشان

قضاوت معقول

روزی عربی نزد قاضی رفت و گله کرد که مردی از پارس کفش او را در مسجد دزدیده است. قاضی سخن او شنید و گفت که پرونده بسته شود! حاضران شگفت زده از قاضی پرسیدند: چرا این گونه حکم کردی؟ قاضی گفت: نه عرب کفش می پوشد و نه مرد پارسی اصیل به مسجد می رود!

(از مطائبات مولیناعبید زاکانی)

زوجین هم تفاهم و همدیگر پذیری را بین خود شان تقویت و گسترش دهند و برای توسعه خانواده مشترکا با همدلی و تفاهم همکار یار و یاور شوند تا با کار مشترک و همکاری همه جانبه ، یک تکیه گاه مشترک شوند و متکای فامیل و روند خانواده باید روند و مسیر زندگی را بر مبنای منطق و قدرت تعقل شکل داد و رقم زد ، و هکذا با توجه به منازعه ها و بحران های جهانی و سیل مهاجرتها ناشی از خططها و خططهای زعمای لجوج و عصیان پیشه ، بسا مردمان وملتها اوطان شان را ترک نمودند و طبق گفته ابن خلدون که سخنان نغز و پر مغز دارد که سرنوشت آدمی را جغرافیا رقم می زند که درحدودنیم قرن می شود که سلسله مهاجرت از کشور خود ما زیاد شده ولی نه تنها که کاهش نیافته بلکه رو به فزونی نیز می باشد. بخش خانواده را برای چندشماره آینده انشاءالله ادامه خواهم داد./

اجتماع و اینکه نقش بارزی راوالدین و خانواده چه شهری چه روستایی در اقصای نقاط گیتی می داشته باشد و باید برای ارتقای سطح معلوماتی وآگاهی های همگانی اهل رسانه هاو اصحاب مطبوعات و نخبگان روشنفکر ودیلماتهای کارآگاه وکسانیکه به منابع بین المللی دسترسی دارند باید در این راستا ادای دین و رفع مسولیت و انجام رسالت نمایند و همین طور حکومت ها و نشرات با تغیر در کار شیوه ها به ترویج و تکثیر مطالب گوناگون و مختلف بپردازند تنها اخبار سیاسی بدون ریشه یابی در سر نخ موضوعات حاد و غامض که جهان را به طرف یک جنگ اتمی و انزوا تهدید می نماید .

مشکل فلسطین که سه کشور اروپایی و در مجموع ۱۴۳ کشور خواهان دولت مستقل شده اند، ولی در سازمان ملل متحد اُردان گیلاد نماینده رژیم اسرائیل. عکس رهبر حماس را بلند می نماید که. اگر فلسطین مستقل شود این شخص ریس جمهور می شود ، یا این نماینده عقده یی و لجوج نمیداند که ملل متحد منحیت وظیفه باید درمقابل وفات رهبران جهان درحین کار و وظیفه سکوت نماید ، و حتی در زمان که او متقاعد و بازنشسته باشد و فوت شود باز هم سازمان ملل متحد نباید که بی تفاوت باقی بماند .

اما این اُردان گیلاد پر کینه و مملو از عقده و فاقد معلومات سفیر اسرائیل ، تاب و توان یک دقیقه سکوت را بخاطر از بین رفتن ابراهیم رییسی وامیرعبداللهیان وزیرخارجه ایران و تیم همراه شان را که چند روز قبل بوقوع پیوست را نداشته وشورای امنیت سازمان ملل را به باد انتقاد می گیرد ، ولی ازاینکه اِزادی فلسطین با وجود فیصله همگانی و عمومی. در گرو و ویتوی چند لجوج و عقده یی در هاله از ابهام قرار می گیرد. چیزی نمی گوید و خود را به کوجه حسن چپ و در دیوانگی می زند. ، که خود ملل متحد هم باید (اگریمانت) یا اعتماد نامه اشخاص عقده مند تعبیض طلب و یکجانبه نگر را نگیرند مگر او نمی داند که صدراعظم ناتانایهو و وزیر جنگ و حرب اسرائیل بنی گانت از طرف محاکمه هاگ محکوم شناخته شده اند که دستگیر شوند ، باز در این قسمت انگار کنی که گوشت بوم خورده باشد. و سخن نمیزند . این در حالی است که مشکلات دیگری هم. در سطح جهانی. موقف و جنگ روسیه و اوکراین ، مشکل تایوان که چین آنرا جز قلمرو خود می داند.

انتخابات پر چالش امسال ایالات متحده بین دو نفری که سناریوی چهار سال قبل را بدون تعمق و انتباه می خواهند ادامه بدهند و برای اینکه چه شیوه های را برای زدودن دشواری ها و مشکلات ناشی از زمام داری هشت ساله شان (ترامپ و بایدن) فقط به ملامت کاری همدیگر پرداخته راهی اند و این بازگو کننده چهار سال آینده را با بودن هر کدام شان در کاخ سفید به تصویر می کشد .

در هندوستان هم امروز انتخابات بود و از اوضاع بر می آید که ناریندر مودی یکباردیگر با از دست دادن تعدادی از کرسی های پارلمانی دوباره به اریکه قدرت ادامه بدهد ولی خود بخود حزب مخالف (کنگرس یا کنگره) بالیدرشپیی راول گاندی واحزاب ایتلافی دیگر بحیث یک اپوزیسیون قوی باقی خواهند ماند در امارات متحده اخبار نشر شده حاکی از اینست که با وساطت امارات متحده اشرف غنی عقده یی با هیت طالبان با هم دیده اند. و ملاقات داشته اند که در برنامه تلویزونی ام دریچه سخن مفصل صحبت خواهم نمود .

با وجودیکه در این ماه و این نوشته و حتی برای چند شماره بعدی هم ، بنا دارم که بیشتر خانوادگی و تعلیمی و تربیتی پیشکش نمایم . پیام امسال و شعار این ماه در روز جهانی خانواده محبت عشق راستی درستی و پاکی و اتحاد و اعتماد را بر گزیده اند و هکذا از شرایط مستولی بر جهان و تغیرات اقلیمی و رزمایش برای گرمایش زمین و زمان هم به مثابه دشواری های سر راه بشریت قرار دارند.

باید گفت که از سال ۱۹۹۷ میلادی که مجمع عمومی سازمان ملل متحد فرهنگ صلح و تفهیم و مدارا و دوری از خشونت را برای نو جوانان و جوانان آغاز نمود و در سال ۱۹۹۹ میلادی هم که در ختم قرن قبل جهانیان قرار داشتند برای (هزاره سوم) و قرن جدید (سخن تازه و نفس کشته و اخلاق حمیده) را برشمرد و با بیان اینکه از خانه و خانواده تادم و دستگاه دنیا که ضعف ها و کوتاهی ها و جنایات و قساوات قرن بیست را جدی بگیرید و برای سده بیست و یک و جدید برنامه های راست درست و دور از عقده و فارغ از ریا را از کانون خانواده گرفته تا اجتماع و مجلس و مجامع و دوایر و اماکن و دولتتها جدا بدان مبدول بدانند .

کشور های که به انتخابات می روند باید همه اهل رأی جدا سوابق طفلی و نو جوانی و جوانی کاندید ا و نامزد ها را تعقیب نموده و مدنظر بگیرند و هکذا بیان داشته که برای یک خانواده نیکو و سالم اول باید در صدد همسر نیک و مثبت شد تادرقدم

مشتاق احمد کریم نوری

سافراسسکو

حرمت فرهنگها. پاسداشت زبانها و...

در آغازین دهه نود که بارقه ها و جلوه های از تغیرات و تبدلات ژرف و شگرف در نقشه هستی شروع شده بود فوکویاما نظریه پرداز و تحلیگر نام آشنا و برجسته امریکایی جاپانی الاصل آنرا پایان تاریخ نامیده بود سازمان ملل متحد هم که در نتیجه جنگهای جهانی برخاسته در دهه های قبلی هسته گزاری شده بود با یک بررسی اجمالی که بسا از رهبران ولیداران جنکجوی و فتنگر همان دهه ها در آوان کودکی عقده مند و پرخاشگراز دامان خانواده و دوران نو جوانی پر جالش و مملو از کوتاهی هاراسپری نموده بودند که فضای جهانی را ملتهب و دگرگون نمودند.

آدلف هیتلر به خاطر مریضی مادرش و مراجعه به کلینیک یهودی ها و عدم همکاری داکتران کلینک به مادرش، پر عقده ولجوج بارآمد تاتخم یهودرا زنده نماند وهمینطور بسا ازلیداران جهانی عقده مندی های تباری قومی وزبانی داشتند که گفتن نژاد برتر و غیره بیشتر مولدهمان دوره ها بوده است. دکتاتوران وجدال پیشه گانی که ظهور نموده بودند و بعضی های که بعد ها هم به قدرت رسیدند در واقع طرح و اِترناتیف همان عقده یی ها را مبدا و محک قرار داده بودند.

تا به امروز بسارهربان حکومت و دول بخاطرعقده مندی هاوحسادتهای زمان کودکی در جوانی و حتی میانسالی و پیری همچنان لجوج دیکتاتور و حسود و غاصب اند روی این ملحوظ که اکثر دکتاتوران از کانون خانواده و ازدامان فامیل پرخاشگر و سر تنبه بار آمده اند، لذا به دنبال پایان یافتن جنگ سرد و به خاطر هوا و فضای گرم و ملتهب ایجاد شده ناشی از دهه های سپری شده ، سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۳ میلادی با ترکیب روی اصل اصیل ارزشهای خانوادگی و رول فامیل در ترکیب و تکامل شخصیت اطفال شان ، عزم را جزم نمود و سال ۱۹۹۴ میلادی را سال جهانی خانواده و فامیل مسمأ نمود و از سال ۱۹۹۵ میلادی هم با فیصله همگانی مجمع عمومی و در جنرال اسامبله عمومی همان سال رسماً وارد تقویم روزهای تجلیلی و تقدیری سازمان ملل و نهادهای وابسته بدان و مؤسسات مربوط به حقوق کودک و در مجموع حقوق بشر گردانید.

پانزدهم ماه می را برای روز جهانی خانواده برگزید. و برای فامیل ها دولتتها و نهاد ها و کلینیک های رهنمای خانواده و حتی زوجین و والدین نظریات و پشهادات بهی خواهانه و محترمانه را پیشکش نمود و می نماید بعضی کشور ها در میتود کاری و تعلیمی و تربیتی شان به شگوفایی معارف ریفورم ها را وضع نمودند و با پلتفارم های آموزشی چون جاپان و سنگاپور که فعلا پاسپورت های کشور های شان در ردیف و زمره اولین های جهانی قرار دارد.

جاپان از صنف اول تا کلاس چهارم برای نو نهالان و نو باؤه گان شان امتحان ندارد آنان در صنوف درسی ابتدائیه آموزش می بینند که احترام کن تامحترم باشی، یادگرفتن رفتار درست و احترامانه با همه بدون نظر داشت موقف و مدنظر گیری رنگ و پوست و نژاد و وضعیت مالی و حتی سنی اهمیت مستقل بودن و باحرمت زیستن را می آموزندوهمین طور قیدبودن در دایره اخلاق و محدوده نزاکتهای انسانی، کارکردن درصنف های درسی به شکل تیمی، و زمان استراحت. مرتب کردن جای خواب ورسیدگی به نظافت و مرتب کردن لباس ها و الماری ها وغیره کار ها باید بپردازند و عادت داده شوند و این کار ها را نمایند به همین خاطر ، (ملازم و چپراسی و مبصره) و غیره استخدام نمی کنند معلمین و متعلمین مشترکا برای تمیز و پاک کاری صنوف وصحن مکاتب را با کار تیمی می نمایند به همین خاطر در جام های جهانی فوتبال والمپیک ها دیده می شود که جاپانی ها مشترکا بعد از ختم مسابقات ورزشکاران شان استدیوم ها را با نزاکت به نظافت می پردازند.

سنگاپور که تا یک قرن قبل مشکلات عظیمی داشت با سعی و ابتکار لیی کهیون موسس سنگاپور نوین با تقویت معارف مثبت و متعادل و توجه به کریکولم درسی و میتود تعلیم و تربیه اصلاحات را رقم زد و تا سال قبل که حلیمه یعقوب هشتمین ریس جمهور کشورش سنگاپور بود که اولین ریس جمهور زن در کشورش را رقم زد است و فعلا هم شانتو گاراتنام از چهاردهم دسمبر ۲۰۲۳ میلادی زمام امور را سرپرستی دارد ولی هر کدام شان برای یک کشور واحد و یک مردم متفق و روند کاری مثبت و فعال و کارأ و با سیستم ایجاد شده یی جا افتاده کار تیمی و مشترک می نمایند.

روز جهانی خانواده امسال باز هم تاکید داشته که زندگی آدمی با خانواده آغاز می شود و با خانواده پایان می یابد و هرسال با شعاری همراه می باشد چون خانواده و فامیل به حیث اصل اصیل و رکن اساسی و اصولی جامعه و پیوند تنگاتنگ آن با

خواجه محمدنعمین صدیق وودبریج، ورجینیا

مشایخ لوگر (۱۶)

خلفای بزرگوار حضرت امام ربانی قدس سره

سراغ رفتگان عمریست زین گلشن هوس کردم
به جای رنگ، بویی هم از آن گل ها نشد پیدا (بیدل رح)

جناب مولانا پادخواهی در صفحه ۷۶ بحواله حیوان میفرماید
«در ایام طفلیت (کمتر از پنج سالگی) به من حالاتی پیدامی
شد که اکثریت شب هانورهای راهی دیدم که نه در زمین می
بودند در آسمان. وحالات راواژگونه میدیدم و اکثر کوه نشینی
آرزومیشد و بازی های طفلانه به نظرم خوب دیده نمی
شد و اکثر آیه تنهایی اوقات خود را سپری مینمودم و مسیحا صفت
الفتم در کوه ودشت بود و خیال های کوه ودشت در دلم
بسیار میگشت، وهمچو طفلان بازی کنان می گشتم که جذبۀ عشق
حق مرا از میان می ربود و دست و پایم از لعل باز می ماند. در این
حالت از خود می رفتم، نه عقل میماند و نه هوش، تا اینکه لعب
کودکانه را ترک کردم و همیشه در گوشه صداهای ترنم وحوش
می آمد و جذبات زیادی به من رو میداد. اکثر آیه از هوش رفته محو
می ماندم تا اینکه به سن پنجسالگی مادرم دارفانی را پدرود گفته
عزم سرای باقی نمود و من زبردست والد بزرگوار خود ماندم.»

آن مبارک میفرماید: روزی شیخ الزمان مولینا محمداکرم
صاحب مهمان والدینم بود، مرانوازش کرده به والد مبارکم گفتند:
«تربیت این پسر مسعود را بکن که این پسر یگانه زمان خود میشود
و گوی سعادت را از همه به سبقت میبرد و صاحب علم قلب و
نور باقی میشود و در علم قافیه سلطان وقت خود می باشد و سرآمد
علمای علم لدن میشود.»

جناب مولانا صاحب قرآن مجید، خلاصۀ کیدانی و کتب
دری را از پدر بزرگوارشان آموخت. دوازده ساله بودند که داغ
فراق پدر را به جگر گرفت (پدر بزرگوارشان عازم بیت الحرام
شدند و از این سفر بازنگشتند. حضرت مولانا شامل مدرسه محل
شده در پهلوی تکالیف فامیل، منیه و قدوری را تمام کردند. بعد از
بلوغ، حالات وجد و اضطراب مولانا روز افزون گشت و دیگر
خواب را بخواب ندید و آرام را وداع گفت و حالات محو و صحو
بر او شان طاری گشت، گاهی که با شیخ الزمان مولانا محمداکرم
(رح) ملاقی میشدند به مولانا صاحب میگفتند: «ای عثمان! چرا
سفر نمی کنی؟ تا کی در بند خانه بند مانده ای و گرفتار هوی
و هوس شده ای؟

همیشه نصیحت مولانا محمداکرم به او شان همین بود و با
انداز دیگری او شان را مخاطب مینمود: «به میدان سفر بر آی و دل
از خانه برکن که ترا علم و ادب حاصل آید، در این جهان هیچکس
به کارت نیاید، راه حق را اختیار کن و ساکن ویرانه جفدان
مباش، طریق سفرا اختیار کن.»

و صایای شیخ بزرگوار مولانا محمداکرم همواره در گوش
شان طنین انداز بود تا اینکه عزم سفر کرد و سر و پای برهنه بدون زاد
و راحله بایک پیران و تنبان کهنه، بیکه و تنها در تاریکی شب
طور مخفی خانه را ترک گفت. روزانه سفر می کرد و شبانه به تیمار
پاهای آبله دارش که خارهای بیابان آنرا نوازش داده بود، می
پرداخت. و از خوناب جگر تمتع مینمود و شکرانه یگانه رادر
توفیق این امر بجا میکرد تا اینکه به خانقاه حضرت شیخ سعدالدین
انصاری در ده یحی کابل رسیدند، چه در آن زمان مدرسه علوم
شرعی آن بزرگمرد شهرت بسزایی داشت. / (دنباله دارد)

ذکیه وردک متهم است ؟

که تداوم این امر برای آنها عادلانه نیست. بسیار متأسفم
که به عنوان تنها زن در دستگاه دیپلماسی افغانستان بجای دریافت
حمایت های سازنده برای حفظ این جایگاه مورد حملات سازمان
یافته قرار گرفتیم که به هدف تخریب صورت گرفت.»

پرسی را که نوشته و اظهارات خانم ذکیه وردک
سرکنسول افغانستان در بمبئی بی جواب میگذازد، این است که
حملات سازمان یافته علیه او چگونه موفق شد که ۲۴ خشت طلا
را در جوراب، زانوبند و کمربند او برای قاچاق این خشت های
طلا پنهان کند تا این طلا ها را با استفاده از مصونیت دیپلماتیک
و پاسپورت سیاسی از دوی به هندوستان ببرد؟

خانم ذکیه وردک به این مقام مهم دیپلماتیک در
جمهوریت گماشته شده بود که علی رغم سقوط نظام جمهوری در
بیشتر از دو نیم سال قبل که اکثریت حاکمان و مقامات آن آلوده
در فساد بودند این مقام بازمانده از آن نظامی پر از فاسد و فساد
پس از دو نیم سال فروپاشی نیز با استفاده از مصونیت دیپلماتیک
و پاسپورت سیاسی دست به قاچاق طلا زد! /

(نوشته محمداکرام اندیشمند)

زن در شاهنامه ، منیژه

درفش درفشان پس پشت اوی

یکی کابلی تیغ در مشت اوی
دستان سام پدر رستم به استقبال او برآمد و او را به کاخ خویش برد.
رستم نیز از نخجیر گاه به کاخ رسید و از شنیدن ماجرای بیژن دلش به
درد آمد و به گیو اطمینان داد که:
به نیروی یزدان و فرمان شاه

برآرم من او را از تاریک چاه
آن گاه سه روز گیو مهمان رستم بود و به روز چهارم عازم
دربار کیخسرو شدند. گرگین از آمدن رستم اطلاع یافت
و خاکسارانه از خواست که از شاه بخشایش و آزادی او را از زندان
بخواهد. رستم چنین کرد و کیخسرو خواهش تهمت را بر زمین
نگذاشت. سپس رستم به کسوت بازرگانان در آمد و با کاروانی
از محصولات گرانهای ایران زمین (۱) ربه خاک توران نهاد
و چون به شهر ختن رسید به دیدار پیران وزیر افراسیاب رفت
و تحفه های بسیار قیمتی تقدیم او کرد و گفت: مردی تاجر
و محصولات سرزمین ایران را برای فروش آورده ام و مایلیم که
پیداوار توران زمین را نیز بخرم و به ایران ببرم و بفروشم. تقاضای
من این است که در پناه حمایت شما کسی مزاحم خرید و فروش
من نشود. پیران تحفه های او را پذیرفت و از حمایت خود از او
اطمینان داد. مردم با شنیدن آمدن این کاروان به تماشا و خرید
و فروش روی آوردند. چندی به همین گونه گذشت.

منیژه نیز خبر یافت که کاروانی از ایران آمده، بدیدن کاروان
ورستم شتافت و از رستم پرسید که از ایران و بزرگانی چون رستم
و گیو و گودرز چه خبر؟ رستم ترسید که مبادا زن جاسوس حکومت
توران باشد. برونهی زد که ای زن مرا با این سخنان چکار، برو که
رواق کارما راهی بری :

بدوگفت از پیش من دور شو

نه خسرو شناسم نه سالار نو
منیژه را گریه گرفت و گفت: سخن گرنگویی نرانم ز پیش
که من خود دلی دارم از درد ریش
منیژه زندانی شدن بیژن در چاه و گدایی و شوربختی خودش
را بیان داشت. رستم دستور داد از همه غذاها برای این زن بدهند که
با خود ببرد و آهسته و ماهرانه مرغ بریانی بانان پیچیده انگشتر خود
رادرین مرغ پنهان کرد.

منیژه برگشت و به سرچاه رسید و مرغ بریان
و دیگر خوراکی ها را بدرون چاه افگند. پس از لحظاتی از درون چاه
صدای قاه قاه خنده بلند شد. منیژه از آن خنده بلند حیرت کرد.
بیژن گفت آن مردم رستم است و برای نجات من آمده
چنان دان که آن مرد گوهر فروش

که آن مرغ بریان تراداد دوش

ز بهر من آمد به توران فراز

و گر نه به گوهر نبودش نیاز
منیژه ز درستم بازگشت. رستم به او گفت که شب هنگام
آتش بزرگی نزدیک چاه روشن کن تا من به همان سو روی آورم.
منیژه همه روز را صرف جمع آوری هیزم کرد و در تاریکی شب
آتش بزرگ افروخت. رستم و همراهان سلاح و جامه نبرد دربر
کردند و به سرچاه آمدند. رستم سرچاه را باز کرد و از فراز چاه
صدا زد که از تو خواهشی دارم و آن این است که گرگین را
ببخشی. بیژن گفت: ندانی تو ای مهتر شیرمرد که گرگین
میلادبان چه کرد اگر او را دیدم کین خود از او می ستانم. رستم
که دید بیژن سخن از انتقام می زند از بالای چاه صدا زد :

بدوگفت رستم که گر بدخویی

بسازی و گفتار من نشنوی

بمانم ترا بسته در چاه پای

به اسپ اندر آیم شوم باز جای

بیژن کینه گرگین را از دل بیرون کرد و رستم با کمند او را
از چاه بدر آورد:

فرو هشت رستم به زندان کمند

بر آوردش از چاه با پای بند

برهنه تن و موی و ناخن دراز

گدازیده از درد ورنج و نیاز...

تهمت بفرمود شستن سرش

یکی جامه پوشید نو در برش

پس از آن بیژن و منیژه را روانه ایران ساخت و خودش ماند

تا به کاخ افراسیاب شبخون زند :

که من امشب از کین افراسیاب

نه آرام گیرم نه خوردونه خواب

یکی کارسازم کنون بر درش

که فردا بخندد برو لشکرش

شرح اشتراک هفته نامه امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰) دالر - یکسال (۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر = یکسال (۹۰) دالر

سایر کشورها: ۶ ماه (۵۰) دالر - یکسال (۱۰۰) دالر

Omaid Weekly
12286 Ashmont Ct #202
Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.
Tel : (703) 491-6321
Email: mkqawi471@gmail.com

معیار سرمایه گذاری در بخش تعلیم نوان

بیانید دو پروژه (الف) و (ب) را در نظر بگیریم و ارزش فعلی
خالص هر یک آنها را تعیین کنیم تا دیده شود که کدام آن
اقتصادی تر است. در پروژه (الف) که پنج سال عمر دارد مصرف
ابتدایی یک میلیون و پنجاه هزار افغانی و از (ب) که آنهم پنج
سال عمر دارد دو میلیون افغانی می باشد. جریان نقدی (یعنی عاید
سالیانه منفی خرج سالیانه یا بعبارۀ دگر مفاد) این دو پروژه در جریان
پنج سال قرار آتی فرض شده است. از (الف) با ترتیب سخ لک،
سه لک، پنج لک، پنج لک، و پنج لک افغانی از (ب) با ترتیب
دولک، چهار لک، شش لک، هشت لک و بلاخره یک میلیون
افغانی. فرض کنیم نرخ تخفیف (یا فیصدی ربح) سالیانه هفت
درصد باشد. جریان نقدی تخفیف یافته این دو پروژه قرار ذیل
تبیین می گردد. از (الف) ۲۸۰۳۷۴ و ۲۶۷۰۲۱ و ۴۰۸۲۴۹ و
۳۸۱۵۹۳ و ۳۵۶۴۹۳ که سرجمع کل به افغانی مساوی میشود به
۱۶۸۸۴۹۵ و از پروژه (ب) مساوی اند به ۱۸۶۹۱۶ و ۳۴۹۳۷۶ و
۴۸۹۷۷۹ و ۶۱۰۳۱۶ و ۷۱۲۹۸۶ که سر جمع کل آن میرسد
به ۲۳۴۹۳۷۳. به این اساس ارزش فعلی خالص پروژه (الف) (ب)
مساویست به ۱۶۸۸۴۹۵ منفی یک میلیون و پنجاه هزار یعنی
۱۸۸۴۹۵ و از پروژه (ب) مساویست به ۲۳۴۹۳۷۳ منفی دو میلیون
افغانی یعنی برابر به (۳۴۹۳۷۳) افغانی از این ارقام چنین برمی
آید که ارزش فعلی خالص پروژه (ب) هشتاد و پنج
فیصد بلندتر است نسبت به پروژه (الف) پروژه (ب) انتخاب
میگردد و از پروژه (الف) صرف نظر بعمل میآید. خدا کند که ارقام
درستش یا در تایپ غلط نشده باشد /

(بقیه دارد)

تو رو بامنیژه که من رستخیز

ز توران برآرم به شمشیر تیز

۱- ایران شاهنامه همان آریانا ست، یعنی سرزمین و خاک آریاییان
که پس از مهاجرت این قوم به کرانه رود جیحون، بر محدوده ای
که تا رود سند رادر بر میگرفت، اطلاق شده است. در دوره ساسانیان
کلمه آریانا که قبلاً تنهابر خراسان، افغانستان (بعدها ایران شرقی)
تبدیل به ایران شد و ساحت وسیع تری را دربر گرفت. در دوره
اسلامی کلمه ایران در کتب و دیوان های شاعران بیشتر بر سرزمین
افغانستان کنونی مورد استعمال یافته است. /

حکایتی از سعدی بزرگوار

یکی از بندگان عمرو لیث گریخته بود کسان در عقیش برفتند و
باز آوردند، وزیر را با وی غرضی بود و اشارت به کشتن فرمود تا
دگر بندگان چنین فعل روا نداشتند. بنده پیش عمرو سر بر زمین
نهاد و گفت :

هر چه رود بر سرم چون تو پسندی رواست

بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست
اما به موجب آن که پرورده نعمت این خاندانم نخواهم
که در قیامت به خون من گرفتار آیی اجازت فرمای تا وزیر را
بکشم آن که به قصاص او بفرمای خون مرا ریختن تا به حق کشته
باشی!

ملک را خنده گرفت،

وزیر را گفت چه مصلحت می بینی؟

گفت ای خداوند جهان از بهر خدای این شوخ دیده را به
صدقات گور پدر آزاد کن تا مرا در بلایی نیفتند. گناه از من
است و قول حکما معتبر که گفته اند

چو کردی با کلوخ انداز پیکار

سر خود به نادانی شکستی

چو تیر انداختی بر روی دشمن

چنین دان کاندر آماجش نشست

کتاب (یادداشت‌های استادخلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل ناصری، به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانند نسخه آنرا از مرجع ذیل بدست بیاورند:

Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, \$19.99) is available in paperback in English and Persian at www.amazon.com.

Maaid Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 33, Issue No. 3, June 21, 2024, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel : (703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

خاطرات استادان و شاگردان

لیسه عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه و خاطرات استادان و شاگردان لیسه عالی حبیبیه همراه با عکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاً هر چه زود تر شرح حال و سرگذشت و خاطرات خود را به آدرس هفته نامه امید ویا ایمیل ذیل تا آخر ماه دسمبر ۲۰۲۴ ارسال دارند. تلفون ۶۳۲۱ ۴۹۱ ۷۰۳
mkqawi471@gmail.com
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge VA 22192—7075 U. S. A.

احمد مسعود تنها پسر فرمانده فقید احمد شاه مسعود خواهد پیوست. کاری که عرب‌های سنی مذهب در عراق نمودند. این امر افغانستان را به عراق و سوریه دوم مبدل خواهد ساخت. در نتیجه چنین وضعیتی افغانستان را به چهار جبهه مبدل ساخته و گروه‌های نامبرده بر علیه یکدیگر خواهند جنگید.

برای جلوگیری از چنین سناریوی بد [خطرناک]، تنها راه حل سازش برای ایجاد یک حکومت غیر متمرکز و دموکراتیک در افغانستان بوده که به هر قومی اجازه دهد تا خود بر سرنوشت شان حاکم شوند. چنین حکومتی به اقوام ساکن در کشور کمک خواهد کرد تا در هر قدرتی سهم شونده در غیر آن افغانستان بسوی فصل خونین دیگری از تاریخ خود خواهد رفت.

سناریوی سوم: تجزیه افغانستان؛ عدم سازش میان گروه‌های قومی افغانستان، این کشور را بسوی منازعه دیگری خواهد کشاند. بی ثباتی دراز مدت در افغانستان نه به نفع همسایه‌هاست و نه هم به نفع کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌یی خواهد بود. ادامه چنین وضعیتی تهدیدات امنیتی مستقیم و غیر مستقیم را به منطقه و جهان به همراه خواهد داشت.

اثرات اولیه آن مهاجرت دسته جمعی، رشد رادیکالیسم، و قاچاق مواد مخدر می‌باشد. از این رو، چنین شرایطی با در نظر داشت می‌توانیم ناکام حکومتداری گذشته، افغانستان را بسوی تجزیه احتمالی سوق خواهد داد.

بنابراین در چنین وضعیتی، برای پایان دادن به منازعه قومی در این کشور تنها گزینه روی میز برای قدرت‌های منطقه این خواهد بود که افغانستان به شمال و جنوب تجزیه شود. حتا امروز، گفتمان تجزیه افغانستان در میان نخبگان افغانستان و اندیشکده‌های جهانی جریان دارد. واقعیت امر این است که افغانستان هیچ‌گاهی کشور یکپارچه جز در زمان تهاجم خارجی‌ها نبوده است، که به پس از شکست دادن متجاوزین، اقوام ساکن به‌جای کنار آمدن با یکدیگر و ایجاد یک حکومت، میله‌های تفنگ شان را به سینه یکدیگر بخاطر عطش کسب قدرت، نشانه گرفتند. مثلا پس از خروج نیروهای شوروی در سال ۱۹۸۹، مجاهدین با همدیگر به جنگ پرداختند. انتظار می‌رود که پس از خروج امریکا نیز چنین وضعیتی تکرار شود. حتا، نظریه بحث تجزیه در سال ۲۰۰۱ به رهبران ائتلاف شمال [جبهه متحد] پیشنهاد شد، اما آن‌ها این طرح را نپذیرفتند. ناگفته نباید گذاشت که این بار در صورت آغاز جنگ داخلی، تجزیه یک گزینه غیر قابل اجتناب خواهد بود.

سناریوی چهارم: انحلال/الحاق افغانستان میان کشورهای همسایه؛

احتمال دیگر این است که افغانستان به چندین بخش بر اساس وابستگی‌های قومی تجزیه شود. تاجیک‌ها با تاجیکستان، ازبیک‌ها با ازبیکستان، پشتون‌ها با پشتون‌های ایالت خیبر پختون خواه پاکستان و هزاره‌ها که در مناطق مرکزی سکونت دارند بخاطر نداشتن پیوستگی جغرافیایی با ایران شیعه مذهب، خواهان ایجاد کشوری مستقل بر اساس مذهب اهل تشیع گردند. این الحاق جغرافیایی بدترین سناریو برای افغانستان می‌باشد. چون به کشورهای همسایه اجازه مداخله مستقیم را داده و برای بدست آوردن جغرافیا و منابع طبیعی مسابقه بزکشی راه خواهند انداخت. سناریوی انحلال یا الحاق منطقه را به سناریوی قرن هژده باز می‌گرداند که در آن افغانستان امروزی بخشی از امپراتوری مغل، صفوی‌ها، و ازبیک‌های شیبانی بود.

با این حال، منازعه هرگز پایان نخواهد یافت، چون در صورت تجزیه به شمال و جنوب، مردم بر سر اختلافات مرزی با هم رقابت خواهند کرد و در صورت منحل شدن یا الحاق جغرافیایی، کشورهای همسایه رقابت شان را مستقیماً بالای تعیین حل و فصل مرزها و منابع طبیعی ادامه خواهند داد. بنا بر این، آینده افغانستان متأسفانه محکوم به این چهار سناریو است و تنها سناریوی که می‌تواند بقای این کشور را حفظ کند، حکومت غیر متمرکز و فدرالی است که ثبات را به کشور به همراه خواهد داشت. سه سناریوی دیگر افغانستان را به عنوان یک کشور متحد از نقشه جهان حذف خواهد کرد.

آینده افغانستان و چهار سناریو

اگر چنین سیاست خصمانه ادامه پیدا کند، هزاره‌ها که عمدتاً پیرو مذهب تشیع هستند، به لشکر فاطمیون ایران خواهند پیوست، اسلامگرایان تاجیک و ازبیک به احتمال زیاد به شاخه خراسان داعش به بیعت می‌کنند، و همچنان تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ازبیک‌های با ایده مدرن به جبهه مقاومت ملی افغانستان به رهبری

حکایتی از معلم بزرگ اخلاق: سعدی رح

غافل را شنیدم که خانه رعیت خراب کردی تا خزانه سلطان آباد کند بی خبر از قول حکیمان که گفته‌اند هر که خدای را عزوجل بیازارد تا دل خلقی به دست آرد خداوند تعالی همان خلق را برو گمارد تا دمار از روزگارش بر آرد

آتش سوزان نکند با سپند آنچه کند دود دل دردمند سر جمله حیوانات گویند که شیر است و اذل جانوران خر و به اتفاق خر بار بر به که شیر مردم در مسکین خر اگر چه بی تمیز است چون بار همی برد عزیز است گاوان و خران بر بردار به ز آدمیان مردم آزار باز آمدیم به حکایت وزیر غافل، ملک را ذمائم اخلاق او به قرائن معلوم شد در شکنجه کشید و به انواع عقوبت بکشت حاصل نشود رضای سلطان تا خاطر بندگان نجویی خواهی که خدای بر تو بخشد با خلق خدای کن نکویی آورده‌اند که یکی از ستم دیدگان بر سر او بگذشت و در حال تباه او تأمل کرد و گفت نه هر که قوت بازوی منصبی دارد

به سلطنت بخورد مال مردمان به گزاف توان به حلق فرور بردن استخوان درشت ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف نماند ستمکار بد روزگار

بماند بر او لعنت پایدار *****

هر لوی او لوستی شاعر د نورو لویو شاعرانو کلام نه په هر دور کی استفاده کوی- دنیا لا تر اوسه داسی هیخه لوستی شاعر په هیخه ژبه کی نه دی پیدا کلی- چه هغه د نورو شاعرانو د شاعری نه استفاده نه وی کلی.

او د پشتو ژبی په شاعری کولی خو دا یو مخصوص لیلیز دی- چه د پشتو هر لوستی او لوی شاعر چه د فارسی د شعر او ادب طالب علم پاتی شوی دی- او د حافظ شیرازی د دیوان بی مطالعه کولی ده- نو په له تا له شکل کولی د شیراز د بلبل هزار داستان د شاعری رنډ او اثری قبول کولی دی- نو رحمان بابا که هم ددی گلی نه مستثنی نه دی- نو هیله د حیرت خبره نه ده- بلکه د حیرت خبره به داده- که چری رحمان بابا چه د فارسی او عربی عالم وو د حافظ د شاعری نه اثر نه وی اخستی..... لیلیز وخت داسی وخت دا هم وشي چه یو شاعر چه د بل شاعر کلام لولی نو د هغه د کلام نه دومره متاثر شی چه الهام ور نه واخلی او خپل شعرونه لیکل شروع کولی- او دغه شان د دواو په کلام کی مماثلت او همرنگی پیداشی-..... نو د هغی وجه داده چه د دواو نومو غزلو شاعرانو صوفیانه مسلک یو دی..... یو ایرانی صوفی دی او په کلام کی یی د ایرانتیت شگفتگی، شوخی، مضمون آفرینی او شیرینی پوره پوره جذب شوی ده- او بل افغان (پشتون) صوفی دی او په کلام کی د افغانیت ستدگی، اخلاص، متانت او سوز او گداز پوره پوره اشغلی شوی دی....

بیاید این متن را از نزدیک مطالعه کنیم... مهتمم دیوان عبدالرحمن بابا می نویسد:..... «از اشعار و غزلیات خواجه حافظ با مشت باز آزادانه ترجمه هم نموده است. هر شاعر بزرگ و دانشمند در هر دور از کلام شاعران دیگر استفاده کرده است. اول اینکه نشان میدهد آزادانه با اختیار خود اشعار و غزلیات حافظ را بدون اینکه از او نام ببرد استفاده نمود است و یک بیوگرافر نمیتواند ۳۰۰ سال بعد نام حافظ را ذکر کند و از رحمان بابا دفاع کند. دوم می‌خواهم در باره کلمه استفاده چند سطر به عرض برسانم: (باقی دارد)

سوال پلمجیریزم از اشعار حضرت حافظ (رح)

موضوع دزدی و روز روشن در بالا تذکر یافت. و اما Plagiarism که ازین به بعد به حرف P نگاهشته میشود قرار دکشنری آنلاین آبادیس معنی انتحال (سرقت ادبی)؛ -آبادیس، متین قاسمی، دزدی ادبی دارد. در ویکیپدیا آمده است که: P تعریف معین نداشته تاسیسات مختلف به آن تعبیر مختلف داده اند (بر اساس هدف شان مثل پروفیسور زمان ستانکزی) ولی جرم نبوده مانند رویداد یک تقلب یا fraud در محکمه فیصله میشود. از نگاه ایتمولوجی، در قرن اول میلادی بود که استعمال کلمه لاتین P به تعبیر اختطاف گر (ربودن، فرهنگ عمید) یا kidnapper استعمال شد. پیشگام، شاعر رومن بنام مارتیال یا Martial بود که یک شاعر دیگر چنین شکایت نمود: P ابیات من را ربوده اند. از سال ۱۶۲۰م به این طرف کلمه P در زبان انگلیسی وارد شد.

اما plagiarism را که من در فصل، اخلاق ریسرچ، کتاب شناسایی به اخلاق طبابت که شرکت کتاب آنرا در ۲۰۱۸م در ۴۳۴ صفحه نشر نمود، نوشته ام: عملیست که نظریات، افکار، تصاویر، تیوریه‌ها، کلمات و یا قصه‌های دیگران را زیر نام خود نشر نمود. اگر یک محقق اثر خود را با نقل اثر دیگران بدون کردیت به اوشان ملوث میسازد عزت، اخلاق و ارزش اعتماد به تحقیق خود را مورد سوال قرار میدهد. علاوه تا این روش هم غیر قانونی و هم قابل مجازات است زیرا به حیث دزدی اثر مؤلف یا مؤلفین اصلی بشمار میرود به PDF ماخذ ذیل به صفحه ۱۰ که در انترنت نشر شده است میتوانید رجوع کنید (A guide to Research Ethics. Univ. Minnesota Ctr for Bioethics, 2003)، به اینصورت کلمه دزدی که استعمال شده نه تنها صحیح است بلکه ۲۳ قرن قدامت دارد و نشان میدهد که آن همه دلایل جناب پروفیسور درین مورد بی بنیاد بوده بر ارزش آن خط بطلان میکشد و لوی به روان رحمان بابا!

حافظ شیرازی از سال ۷۲۷ تا ۷۹۲ هجری قمری زندگی به سر می برد و رحمان بابا از سال ۱۰۴۲ تا ۱۱۲۸ هجری قمری حیات داشت (هر دو اعداد از ویکیپدیا) که بین هر دو این شاعران شیرین سخن، حافظ ۶۵ سال عمر کرد و رحمان بابا ۸۶ سال. بدین ملحوظ، گفته میتوانیم که بین شان یک مضافه اضافه از ۳۰۰ سال یا سه قرن وجود داشت.

محترم پروفیسور ستانکزی، به نظر من رحمان بابا از عروض و قافیه قسمیکه شما تقریباً ۱۰۰۰ سال یا ده قرن بعد به شد و مد بیان کردید و آنهم ممکن با کمک انترنت و هوش مصنوعی خبری نداشت. و شما هستید که این شاعر بزرگ را که من به او احترام دارم و دیوانش را پهلوی دیوان حافظ یگان وقت برای فال گیری ادبی استفاده میکنم و حتی استخوان هایش ممکن خاک شده باشد روی زبانها انداختید و دزدی اش را که تنها یک شمار محدود میدانستند جهانی ساختید! همین اکنون از نوشتن، به دیوان رحمان بابا بر میگردد و فالگونه باز میکنم: صفحه ۵۹/۶۰ باز شد و اینست شروع و آخر غزل:

اومه کله دی پاخه وایی واعظ

هرچه وایی واله شه وایه واعظ

اوریدونکی ئی رحمان دوئل نه یم

بهرتر دادی چه نور نه وایی واعظ

و این هم از دیوان حافظ شیرازی صفحه ۲۱۸ که در گنجور

نمره ۳۴۸ دارد:

دیده دریاکنم و صبر به صحرا افگنم

وندرین کاردل خویش به دریا فگنم

حافظانکیه برایام چوسهوست وخطا

من چرا عشرت امروزه فردا فگنم

دیوان رحمان بابا بادیباچه میان سیدرسول رسا، چاپ یونیورسیتی

بک ایجنسی چاپ ۱۹۷۶م صفحه ۵۴ زیر عنوان «رحمن بابا

او خواجه حافظ» مینویسد:

دا چه رحمان بابا د خواجه حافظ اشعارو او غزلیانو نه استفاده کلی

ده او زنی وخت یی د خواجه حافظ د اشعارو غزلیاتو نه په

خلاص مت آزاده ترجمه هم کیی ده- نو دا جه عیب خبره نده-